**Journal of Management, Education and Development in Digital Age**

Submission Date: 2026-05-04 Revision Date: 2026-09-12 Accept Date: 2026-09-19 Initial Publish Date: 2026-10-21 Final Publish Date: 2027-06-22

# Designing a Model for Enhancing Public Participation in Policymaking through a Community-Based Approach in Afghanistan: A Grounded Theory Study

**1. Mohammad Reza Afshar: PhD Student, Department of Public Administration, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran**

**2. Nader Houshmandyar*: Faculty Member, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran**

**3. Samaneh Mehdizadeh Farsangi: Department of Public Administration, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran**

***Corresponding Author's Email Address: 0059233842@iau.ir**

## Abstract:

This study aimed to design a model for enhancing public participation in policymaking through a community-based approach in Afghanistan using grounded theory. This qualitative study was conducted using a grounded theory approach. Participants consisted of experts and knowledgeable individuals with relevant academic or executive experience in public policymaking, public administration, political science, governance, social development, civil society, and public participation in Afghanistan. Sampling initially followed a purposive strategy and subsequently proceeded through theoretical sampling until theoretical saturation was achieved. Data were collected through in-depth semi-structured interviews. The interviews were transcribed verbatim and analyzed through open, axial, and selective coding. Constant comparison, repeated review of codes and categories, and continuous reference to the original interview transcripts were used to enhance the credibility and coherence of the analysis. The analysis generated 52 initial codes and 15 subcategories, which were organized within six components of the grounded theory paradigm model. Weak public trust, inadequate transparency and accountability, and centralized governance emerged as causal conditions. "Enhancing public participation in policymaking through a community-based approach" was identified as the central phenomenon. Institutional and legal capacities, social and cultural capacities, and technological capacities constituted the contextual conditions, whereas political and managerial factors, economic and security constraints, and demographic and social characteristics were identified as intervening conditions. Stakeholder empowerment, development of participatory mechanisms, and governance reform emerged as the principal strategies. The consequences were categorized into managerial and social outcomes, including improved decision-making quality, greater policy effectiveness, enhanced governmental performance, increased public trust and legitimacy, stronger social capital and cohesion, and more favorable conditions for sustainable development. Enhancing public participation in Afghanistan requires a transition from symbolic consultation toward genuine, continuous, and community-based engagement, accompanied by simultaneous reforms in governance structures, institutional and social capacities, transparency, trust, and inclusive participatory mechanisms.

**Keywords:** Public Participation, Public Policymaking, Community-Based Approach, Participatory Governance, Grounded Theory, Afghanistan.

**How to Cite:** Afshar, M. R., Houshmandyar, N., & Mehdizadeh Farsangi, S. (2027). Designing a Model for Enhancing Public Participation in Policymaking through a Community-Based Approach in Afghanistan: A Grounded Theory Study. *Management, Education and Development in Digital Age*, 4(2), 1-20.

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

نشریه مدیریت، آموزش و توسعه در عصر دیجیتال

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۵/۰۲/۱۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۶/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۲۸ تاریخ انتشار اولیه: ۱۴۰۵/۰۷/۲۹ تاریخ انتشار نهایی: ۱۴۰۶/۰۴/۰۱

# طراحی الگوی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور در افغانستان: مطالعه‌ای مبتنی بر نظریه داده‌بنیاد

۱. محمد رضا افشار: دانشجوی دکتری، گروه مدیریت دولتی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. نادر هوشمندیار*: عضو هیئت علمی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. سمانه مهدی‌زاده فرسنگی: گروه مدیریت دولتی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه ازاد اسلامی، تهران، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: 0059233842@iau.ir

## چکیده

هدف پژوهش حاضر طراحی الگوی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور در افغانستان بر اساس نظریه داده‌بنیاد بود. این پژوهش با رویکرد کیفی و بر مبنای نظریه داده‌بنیاد انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل خبرگان و صاحب‌نظران دارای دانش یا تجربه مرتبط با خط‌مشی‌گذاری عمومی، مدیریت دولتی، علوم سیاسی، حکمرانی، توسعه اجتماعی، جامعه مدنی و مشارکت عمومی در افغانستان بودند. نمونه‌گیری در ابتدا به‌صورت هدفمند و سپس بر اساس منطق نمونه‌گیری نظری ادامه یافت و گردآوری داده‌ها تا دستیابی به اشباع نظری تداوم پیدا کرد. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته گردآوری شدند و پس از پیاده‌سازی کامل، با استفاده از فرایند کدگذاری باز، محوری و انتخابی تحلیل شدند. برای افزایش قابلیت اعتماد تحلیل، از مقایسه مستمر داده‌ها، بازبینی مکرر کدها و مقوله‌ها و مراجعه مجدد به متن مصاحبه‌ها استفاده شد. تحلیل داده‌ها به شناسایی ۵۲ کد اولیه و ۱۵ مقوله فرعی منجر شد که در قالب شش بخش الگوی پارادایمی سازمان یافتند. ضعف اعتماد عمومی، ضعف شفافیت و پاسخ‌گویی و تمرکزگرایی در حکمرانی به‌عنوان شرایط علّی شناسایی شدند. «ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور» پدیده محوری مدل بود. ظرفیت‌های نهادی و قانونی، اجتماعی و فرهنگی و فناورانه شرایط زمینه‌ای را تشکیل دادند، در حالی که عوامل سیاسی و مدیریتی، محدودیت‌های اقتصادی و امنیتی و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی به‌عنوان شرایط مداخله‌گر شناخته شدند. توانمندسازی ذی‌نفعان، توسعه سازوکارهای مشارکتی و اصلاح ساختار حکمرانی مهم‌ترین راهبردها بودند و پیامدهای مدل در دو سطح مدیریتی و اجتماعی شامل بهبود کیفیت تصمیم‌گیری، اثربخشی خط‌مشی، عملکرد دولت، اعتماد عمومی، مشروعیت، سرمایه و انسجام اجتماعی و توسعه پایدار تبیین شدند. ارتقای مشارکت عمومی در افغانستان مستلزم گذار از مشارکت نمادین به مشارکت واقعی، مستمر و اجتماع‌محور و نیز اصلاح هم‌زمان ساختار حکمرانی، تقویت ظرفیت‌های نهادی و اجتماعی، افزایش شفافیت و اعتماد و توسعه سازوکارهای مشارکتی فراگیر است.

**کلیدواژگان:** *مشارکت عمومی، خط‌مشی‌گذاری عمومی، رویکرد اجتماع‌محور، حکمرانی مشارکتی، نظریه داده‌بنیاد، افغانستان.*

**نحوه استناددهی:** افشار، محمد رضا، هوشمندیار، نادر.، و مهدی‌زاده فرسنگی، سمانه. (۱۴۰۶). طراحی الگوی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور در افغانستان: مطالعه‌ای مبتنی بر نظریه داده‌بنیاد. *مدیریت، آموزش و توسعه در عصر دیجیتال*، ۴(۲)، ۲۰-۱.

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

## مقدمه

مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری یکی از مؤلفه‌های اساسی حکمرانی معاصر و از مهم‌ترین سازوکارهای پیوند میان دولت، جامعه و شهروندان محسوب می‌شود. در الگوهای سنتی حکمرانی، فرایند خط‌مشی‌گذاری عمدتاً در درون ساختارهای رسمی دولت و توسط گروه محدودی از تصمیم‌گیران و کارشناسان انجام می‌شد و شهروندان بیشتر در جایگاه دریافت‌کنندگان خط‌مشی‌ها قرار داشتند. با گسترش اندیشه حکمرانی مشارکتی، پاسخ‌گو و شبکه‌ای، این تصور تقویت شده است که کیفیت خط‌مشی عمومی تنها به توان فنی دستگاه‌های دولتی وابسته نیست، بلکه به میزان مشارکت ذی‌نفعان، دسترسی سیاست‌گذاران به دانش محلی، اعتماد میان دولت و جامعه، شفافیت فرایند تصمیم‌گیری و امکان اثرگذاری گروه‌های اجتماعی بر تصمیمات نیز بستگی دارد. مشارکت عمومی از این منظر، صرفاً یک اقدام نمادین یا ابزاری برای مشروعیت‌بخشی پسینی به تصمیمات دولت نیست، بلکه فرایندی است که می‌تواند از مرحله تعریف مسئله تا تدوین، اجرا، پایش و ارزیابی خط‌مشی امتداد یابد. هرچه این فرایند واقعی‌تر، فراگیرتر و مستمرتر باشد، احتمال انطباق خط‌مشی‌ها با نیازهای واقعی جامعه و پذیرش اجتماعی آن‌ها افزایش می‌یابد (Asgari & Najafli, 2025; Joseph & Sajikumar, 2024).

اهمیت مشارکت عمومی در جوامعی که با پیچیدگی‌های سیاسی، اجتماعی و نهادی گسترده مواجه‌اند، دوچندان است. افغانستان طی دهه‌های گذشته با مجموعه‌ای از تحولات سیاسی، تغییرات ساختاری، ناامنی، ضعف نهادی، محدودیت منابع، نابرابری‌های منطقه‌ای و شکاف‌های اجتماعی روبه‌رو بوده است و همین شرایط، خط‌مشی‌گذاری عمومی را به فرایندی پیچیده و چندسطحی تبدیل کرده است. در چنین بستری، خط‌مشی‌هایی که بدون شناخت کافی از زمینه‌های محلی، ساختارهای اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی، ظرفیت‌های اجتماعات و نیازهای واقعی گروه‌های مختلف تدوین شوند، ممکن است با مقاومت اجتماعی، ضعف در اجرا یا کاهش مشروعیت مواجه شوند. از این رو، بهره‌گیری از ظرفیت اجتماعات محلی و ایجاد سازوکارهایی که بتوانند دانش و تجربه شهروندان را وارد فرایند تصمیم‌گیری کنند، می‌تواند یکی از راه‌های ارتقای کیفیت حکمرانی باشد. مطالعات مرتبط با توسعه بانکداری الکترونیکی در افغانستان نیز نشان داده‌اند که موفقیت هر الگوی مدیریتی یا فناورانه در این کشور به مجموعه‌ای از عوامل نهادی، زیرساختی، رفتاری و مدیریتی وابسته است و نمی‌توان تنها با استقرار یک ابزار یا سازوکار رسمی انتظار پذیرش و اثربخشی داشت (Mohseni, 2024). این منطق در حوزه مشارکت عمومی نیز اهمیت دارد؛ زیرا ایجاد ساختارهای رسمی مشارکت، بدون توجه هم‌زمان به زمینه اجتماعی و ظرفیت نهادی، الزاماً به مشارکت مؤثر منجر نمی‌شود.

رویکرد اجتماع‌محور در خط‌مشی‌گذاری بر این فرض استوار است که اجتماعات محلی صرفاً موضوع مداخله دولت نیستند، بلکه می‌توانند به‌عنوان کنشگران دارای دانش، تجربه، شبکه‌های ارتباطی و ظرفیت حل مسئله در فرایند حکمرانی حضور داشته باشند. این رویکرد به جای اتکای صرف بر تصمیم‌گیری متمرکز، بر تعامل افقی، شبکه‌سازی، استفاده از ظرفیت رهبران محلی، نهادهای مدنی و گروه‌های اجتماعی و انتقال بخشی از فرایند تصمیم‌گیری به سطوح نزدیک‌تر به شهروندان تأکید می‌کند. در افغانستان، که تفاوت‌های منطقه‌ای، قومی، فرهنگی و اجتماعی نقش مهمی در شکل‌گیری نیازها و ترجیحات عمومی دارند، چنین رویکردی می‌تواند امکان طراحی خط‌مشی‌های حساس‌تر به زمینه را فراهم کند. با این حال، تحقق مشارکت اجتماع‌محور نیازمند اعتماد میان مردم و نهادهای عمومی، شفافیت اطلاعات، پاسخ‌گویی سازمانی، دسترسی به کانال‌های ارتباطی و وجود ساختارهای نهادی پذیرنده مشارکت است. پژوهش‌های حوزه خدمات الکترونیکی نیز نشان داده‌اند که اعتماد کاربران به نظام ارائه خدمت یکی از عوامل مهم در ایجاد رابطه پایدار میان سازمان و استفاده‌کنندگان خدمات است (Joseph & Sajikumar, 2024) و حفظ حریم خصوصی، امنیت و قابلیت اعتماد می‌تواند بر وفاداری و استمرار تعامل کاربران اثرگذار باشد (Vojdani, 2024). در سطح حکمرانی نیز می‌توان انتظار داشت که مشارکت پایدار شهروندان بدون شکل‌گیری اعتماد به نهادهای عمومی و اطمینان از اثرگذاری مشارکت آنان دشوار باشد.

یکی از مهم‌ترین موانع مشارکت عمومی، ضعف شفافیت و دسترسی محدود شهروندان به اطلاعات مرتبط با مسائل و تصمیمات عمومی است. مشارکت زمانی معنادار است که شهروندان بتوانند اطلاعات لازم را دریافت، گزینه‌های مختلف را ارزیابی و دیدگاه خود را بر اساس شناخت کافی بیان کنند. توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی این امکان را فراهم کرده است که بخشی از محدودیت‌های سنتی مشارکت، مانند فاصله جغرافیایی، هزینه دسترسی و محدودیت زمانی کاهش یابد. تجربه تحول دیجیتال در بخش‌های مختلف اقتصادی و مدیریتی نشان می‌دهد که فناوری می‌تواند الگوهای ارتباط میان سازمان‌ها و ذی‌نفعان را دگرگون سازد. گسترش هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های انقلاب صنعتی

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

چهارم در صنعت بانکداری نمونه‌ای از تغییر بنیادین ساختارهای ارتباطی، تصمیم‌گیری و ارائه خدمت در نتیجه تحول فناوری است (Manta et al., 2024). همچنین استفاده از فناوری بلاک‌چین در مدیریت خدمات بانکداری الکترونیکی با عواملی فراتر از جنبه فنی، از جمله شرایط سازمانی و مدیریتی، پیوند دارد (Zarei et al., 2024). این یافته‌ها از منظر خط‌مشی‌گذاری عمومی نیز مهم‌اند؛ زیرا نشان می‌دهند دیجیتالی‌کردن مشارکت تنها با ایجاد یک پلتفرم محقق نمی‌شود و موفقیت آن به سازگاری فناوری با ساختار حکمرانی، ظرفیت سازمانی و شرایط اجتماعی نیاز دارد.

در کنار زیرساخت فناوری، چگونگی ارتباط سازمان‌ها با جامعه و کیفیت جریان اطلاعات نیز در شکل‌گیری مشارکت نقش مهمی دارد. رسانه‌های اجتماعی و محتوای تولیدشده توسط کاربران، الگوهای جدیدی از تعامل میان سازمان و مخاطبان ایجاد کرده‌اند و پژوهش‌ها در بخش بانکداری نشان داده‌اند که ارتباطات سازمانی در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند با همانندسازی مخاطبان با سازمان و شکل‌گیری ارتباطات دهان‌به‌دهان الکترونیکی مرتبط باشد (Sharma, 2025). همچنین ارتباطات الکترونیکی میان کاربران و انتقال تجربه در فضای آنلاین می‌تواند بر پذیرش خدمات دیجیتال اثرگذار باشد (Asgari & Najafli, 2025). از این منظر، ابزارهای دیجیتال در حکمرانی عمومی نیز می‌توانند علاوه بر اطلاع‌رسانی یک‌سویه، بستری برای دریافت بازخورد، گفت‌وگوی عمومی، شکل‌گیری شبکه‌های ذی‌نفعان و انتقال مطالبات از سطوح محلی به نهادهای تصمیم‌گیر فراهم آورند. با این حال، استفاده از این ظرفیت در افغانستان نیازمند توجه به شکاف دیجیتال، تفاوت در سطح سواد فناوری، محدودیت دسترسی برخی مناطق به زیرساخت ارتباطی و امکان مشارکت نابرابر گروه‌های مختلف اجتماعی است.

مسئله دیگر، کیفیت مدیریت دانش و اطلاعات در فرایند مشارکت است. گردآوری دیدگاه شهروندان در صورتی ارزش خط‌مشی‌گذارانه پیدا می‌کند که نهادهای عمومی بتوانند اطلاعات حاصل از مشارکت را طبقه‌بندی، تحلیل و در تصمیمات خود وارد کنند. در غیر این صورت، مشارکت ممکن است به انباشت دیدگاه‌ها بدون اثرگذاری واقعی بر تصمیمات محدود شود. پژوهش‌های مدیریتی نشان داده‌اند که راهبردهای مدیریت دانش می‌توانند در ایجاد مزیت و بهبود عملکرد سازمانی نقش داشته باشند (Almhemis & Safari, 2025). در حوزه مدیریت منابع الکترونیکی نیز ضرورت هماهنگی میان منابع، فرایندهای سازمانی و الزامات مدیریتی مورد توجه قرار گرفته است (Sarfarazi et al., 2019). بنابراین، طراحی یک مدل مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری باید علاوه بر ایجاد کانال‌های مشارکت، نحوه دریافت، پردازش، مستندسازی و بازتاب داده‌های تولیدشده توسط شهروندان را نیز در نظر گیرد. مشارکت مؤثر زمانی شکل می‌گیرد که شهروند بداند نظر او چگونه ثبت شده، چه مسیری را در ساختار تصمیم‌گیری طی کرده و در نهایت چه اثری بر تصمیم نهایی داشته است.

پاسخ‌گویی و وجود سازوکار بازخورد نیز از مؤلفه‌های اساسی مشارکت معنادار است. فقدان بازخورد می‌تواند شهروندان را به این نتیجه برساند که حضور آنان صرفاً صوری است و تصمیمات پیشاپیش در سطوح بالاتر اتخاذ شده‌اند. این مسئله به‌ویژه در نظام‌های متمرکز اهمیت بیشتری دارد، زیرا فاصله سازمانی میان تصمیم‌گیران و اجتماعات محلی می‌تواند زمینه نادیده‌گرفتن ترجیحات محلی را فراهم کند. از سوی دیگر، تمرکززدایی بدون وجود ظرفیت نهادی در سطح محلی نیز ممکن است به مشارکت مؤثر منجر نشود. بنابراین، افزایش مشارکت عمومی نیازمند ترکیبی از واگذاری اختیار، تقویت نهادهای محلی، ارتقای توان کارشناسی و ایجاد قواعد روشن برای پاسخ‌گویی است. تجربه آینده‌پژوهی در بانکداری الکترونیکی نیز نشان می‌دهد که تحول یک نظام اجتماعی ـ فناورانه می‌تواند تحت تأثیر چندین نیروی هم‌زمان قرار گیرد و توجه به سناریوها و روندهای نهادی برای درک آینده آن ضروری است (Bayramzadeh & Rajabi Nahooji, 2019). مشارکت عمومی نیز باید به‌عنوان یک نظام پویا در نظر گرفته شود که تحت تأثیر ساختار سیاسی، تغییرات مدیریتی، فناوری، فرهنگ عمومی و شرایط اقتصادی قرار دارد.

شرایط اقتصادی و امنیتی افغانستان از جمله متغیرهایی است که می‌تواند ظرفیت مشارکت عمومی را به‌طور مستقیم محدود کند. در مناطقی که ناامنی، فقر، بیکاری یا کمبود منابع عمومی شدت بیشتری دارد، مشارکت شهروندان ممکن است در اولویت پایین‌تری قرار گیرد یا هزینه حضور در فرایندهای عمومی افزایش یابد. از سوی دیگر، نهادهای دولتی نیز ممکن است در شرایط محدودیت منابع، ظرفیت مالی و اجرایی لازم برای ایجاد سازوکارهای پایدار مشارکت را نداشته باشند. مطالعات مربوط به کاربرد بانکداری الکترونیکی نشان می‌دهد که استفاده از راه‌حل‌های دیجیتال می‌تواند برخی فرایندهای مالی و اعتباری را تسهیل کند (Mazloom, 2025) و بانکداری الکترونیکی می‌تواند با بهبود عملکرد

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

نهادهای مالی همراه باشد (Habimana & Rusibana, 2024). از این دیدگاه، استفاده هدفمند از ابزارهای دیجیتال می‌تواند بخشی از هزینه‌های مشارکت و ارتباط دولت با جامعه را کاهش دهد؛ اما این امر تنها زمانی امکان‌پذیر است که زیرساخت لازم، دسترسی عادلانه و توان استفاده از فناوری در میان گروه‌های مختلف وجود داشته باشد.

هم‌زمان با فرصت‌های ایجادشده توسط فناوری، مخاطرات آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. مشارکت الکترونیکی شهروندان با تولید، انتقال و نگهداری حجم قابل‌توجهی از اطلاعات همراه است و ضعف در امنیت داده‌ها می‌تواند اعتماد عمومی را به سازوکارهای مشارکتی تضعیف کند. مطالعات حوزه بانکداری الکترونیکی بر ضرورت طراحی چارچوب‌های امنیت سایبری برای حفاظت از فرایندهای دیجیتال تأکید کرده‌اند (Babaee et al., 2024). همچنین گسترش خدمات الکترونیکی می‌تواند زمینه شکل‌گیری مخاطراتی نظیر سوءاستفاده از بسترهای دیجیتال و جرائم مالی را نیز فراهم کند و در نتیجه، کنترل و تنظیم‌گری مناسب بخشی ضروری از توسعه نظام‌های الکترونیکی است ( Pouralikhan & Radmard, 2025). بنابراین، اگر قرار باشد فناوری به‌عنوان یکی از ابزارهای مشارکت عمومی در افغانستان مورد استفاده قرار گیرد، امنیت اطلاعات، حفاظت از هویت مشارکت‌کنندگان، جلوگیری از سوءاستفاده از داده‌ها و ایجاد اعتماد نسبت به پلتفرم‌های رسمی باید بخشی از طراحی نهادی آن باشد.

کیفیت تجربه شهروندان از فرایند مشارکت نیز می‌تواند بر تداوم یا ترک مشارکت تأثیرگذار باشد. در حوزه خدمات دیجیتال، کیفیت خدمت الکترونیکی با رضایت و وفاداری کاربران مرتبط دانسته شده است (Yousefi Chermehini et al., 2023). همچنین استفاده از سازوکارهایی مانند بازی‌وارسازی در بانکداری دیجیتال با هدف بهبود تجربه مشتری و افزایش تعامل مورد بررسی قرار گرفته است (Jose, 2024). اگرچه خط‌مشی‌گذاری عمومی با خدمات تجاری تفاوت ماهوی دارد، اصل طراحی تجربه مشارکت همچنان اهمیت دارد. سازوکارهای مشارکتی پیچیده، زمان‌بر، غیرشفاف یا فاقد بازخورد احتمالاً انگیزه شهروندان را کاهش می‌دهند، در حالی که فرایندهای ساده، قابل‌دسترس، قابل‌فهم و پاسخ‌گو می‌توانند مشارکت مستمر را تسهیل کنند. این مسئله در رویکرد اجتماع‌محور اهمیت بیشتری دارد، زیرا هدف صرفاً افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان نیست، بلکه ایجاد رابطه‌ای پایدار و دوسویه میان نهادهای عمومی و اجتماعات است.

افزون بر ابعاد فنی و نهادی، طراحی مشارکت عمومی باید نسبت به ویژگی‌های اجتماعی و جمعیت‌شناختی حساس باشد. افغانستان از تنوع قومی، زبانی، فرهنگی و جغرافیایی قابل‌توجهی برخوردار است و شرایط دسترسی به نهادهای رسمی و ابزارهای مشارکت در میان مناطق و گروه‌های مختلف یکسان نیست. زنان، جوانان، ساکنان مناطق دورافتاده، گروه‌های کم‌برخوردار و اجتماعات دارای دسترسی محدود به فناوری ممکن است در سازوکارهای رسمی یا دیجیتال کمتر نمایندگی شوند. بنابراین، مشارکت اجتماع‌محور باید بر فراگیری، دسترسی برابر و شناسایی سازوکارهای متناسب با ویژگی‌های محلی تأکید داشته باشد. در چنین الگویی، فناوری باید مکمل کانال‌های حضوری و محلی باشد، نه جایگزین کامل آن‌ها. این ضرورت با یافته‌های مرتبط با اعتماد، امنیت، کیفیت خدمات و پذیرش فناوری هم‌راستا است که نشان می‌دهند رفتار کاربران تنها بر اساس وجود فناوری شکل نمی‌گیرد، بلکه ادراک آنان از قابلیت اعتماد، کیفیت و سودمندی سیستم نیز اهمیت دارد ( Asgari & Najafli, 2025; Joseph & Sajikumar, 2024; Vojdani, 2024).

از منظر مدیریتی، مشارکت عمومی زمانی می‌تواند به بهبود کیفیت خط‌مشی منجر شود که سازمان‌های عمومی ظرفیت جذب و استفاده از ورودی‌های اجتماعی را داشته باشند. ظرفیت سازمانی شامل مهارت مدیران، فرهنگ پاسخ‌گویی، ساختار مناسب برای ارتباط با ذی‌نفعان، نظام مدیریت اطلاعات و آمادگی برای اصلاح تصمیمات بر اساس بازخورد است. فقدان این ظرفیت ممکن است سبب شود که حتی در صورت مشارکت گسترده شهروندان، داده‌های حاصل وارد فرایند تصمیم‌گیری نشوند. پژوهش‌های مرتبط با تحول فناورانه و مدیریت خدمات نشان می‌دهند که توسعه ابزارهای نوین همواره نیازمند تغییر هم‌زمان در ساختار، دانش و شیوه‌های مدیریت است ( Almhemis & Safari, 2025; Manta et al., 2024). بر همین اساس، طراحی الگوی مشارکت عمومی نیز باید از نگاه ابزارمحور فاصله بگیرد و مشارکت را بخشی از تحول گسترده‌تر در شیوه حکمرانی و رابطه دولت و جامعه در نظر گیرد.

از سوی دیگر، توسعه سازوکارهای مشارکت می‌تواند پیامدهایی فراتر از بهبود یک تصمیم خاص داشته باشد. تجربه مشارکت واقعی می‌تواند احساس اثرگذاری شهروندان را افزایش دهد، سرمایه اجتماعی را تقویت کند و زمینه شکل‌گیری اعتماد متقابل میان دولت و جامعه را فراهم آورد. در مقابل، مشارکت نمادین یا عدم توجه به دیدگاه‌های دریافت‌شده می‌تواند بی‌اعتمادی را تعمیق کند. پژوهش‌های مختلف در حوزه خدمات و روابط سازمان ـ مشتری بر نقش اعتماد، تجربه مثبت، کیفیت تعامل و ارتباطات مستمر در حفظ روابط

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

بلندمدت تأکید کرده‌اند (Jose, 2024; Sharma, 2025; Yousefi Chermehini et al., 2023). در فضای حکمرانی، این منطق می‌تواند به رابطه شهروند ـ دولت تعمیم یابد؛ به این معنا که مشارکت باید به‌عنوان یک رابطه مستمر و نه یک رویداد مقطعی طراحی شود. چنین نگاهی می‌تواند به افزایش مشروعیت تصمیمات، کاهش شکاف میان جامعه و حاکمیت و تقویت ظرفیت اجرای خط‌مشی کمک کند.

ادبیات موجود همچنین نشان می‌دهد که رویکردهای مبتنی بر فناوری، اعتماد، امنیت، مدیریت دانش، تجربه کاربران و ساختار سازمانی هر یک بخشی از مسئله تعامل سازمان‌ها و ذی‌نفعان را توضیح می‌دهند (Babaee et al., 2024; Sarfarazi et al., 2019; Zarei et al., 2024). با این حال، یکی از خلأهای مهم در زمینه افغانستان، نبود یک الگوی یکپارچه و برخاسته از تجربه خبرگان است که بتواند شرایط علّی، زمینه‌ای و مداخله‌گر مشارکت عمومی، ماهیت پدیده محوری، راهبردهای اجرایی و پیامدهای مورد انتظار آن را در چارچوب رویکرد اجتماع‌محور به‌صورت هم‌زمان تبیین کند. بخش مهمی از مطالعات موجود بر یک مؤلفه منفرد مانند فناوری، کیفیت خدمات، اعتماد یا عوامل پذیرش متمرکز بوده‌اند و حتی مطالعات افغانستان در زمینه توسعه خدمات الکترونیکی نیز بیشتر به شناسایی عوامل مؤثر بر توسعه یک حوزه خاص پرداخته‌اند (Mohseni, 2024). ازاین‌رو، برای خط‌مشی‌گذاری عمومی نیاز به مدلی وجود دارد که مشارکت را به‌عنوان پدیده‌ای چندبعدی و وابسته به تعامل میان ساختارهای رسمی، ظرفیت جامعه، فناوری، شرایط سیاسی و ویژگی‌های فرهنگی تحلیل کند.

همچنین، در طراحی چنین الگویی باید از تقلیل مشارکت به استفاده از ابزارهای دیجیتال پرهیز شود. گرچه گسترش فناوری‌های ارتباطی، دولت الکترونیک، رسانه‌های اجتماعی و سامانه‌های تعاملی ظرفیت‌های جدیدی برای مشارکت ایجاد کرده‌اند، شواهد حوزه‌های دیگر نشان می‌دهد که موفقیت نظام‌های الکترونیکی به ترکیبی از اعتماد، امنیت، کیفیت، زیرساخت، مدیریت و پذیرش کاربران وابسته است (Habimana & Rusibana, 2024; Mazloom, 2025; Pouralikhan & Radmard, 2025). بنابراین، مدل مناسب برای افغانستان باید بتواند هم‌زمان سازوکارهای حضوری و دیجیتال، ظرفیت شوراها و نهادهای محلی، نقش جامعه مدنی، آموزش شهروندان و مدیران، تمرکززدایی، نظام بازخورد، شفافیت و پاسخ‌گویی را در یک چارچوب منسجم در نظر گیرد. چنین چارچوبی همچنین باید نسبت به محدودیت‌های امنیتی، اقتصادی و جمعیت‌شناختی حساس باشد و راهبردهایی برای مشارکت گروه‌هایی ارائه دهد که در ساختارهای رسمی کمتر دیده می‌شوند.

با توجه به پیچیدگی این روابط، استفاده از رویکرد نظریه داده‌بنیاد برای مطالعه موضوع از این مزیت برخوردار است که به جای تحمیل یک چارچوب از پیش تعیین‌شده، امکان استخراج الگو از داده‌های تجربی و دیدگاه افرادی را فراهم می‌کند که شناخت مستقیم از ساختار حکمرانی، خط‌مشی‌گذاری، جامعه مدنی و شرایط اجتماعی افغانستان دارند. رویکرد داده‌بنیاد پیش از این نیز برای طراحی مدل‌های پیچیده در زمینه‌های مدیریتی و فناورانه به کار گرفته شده است؛ برای نمونه، طراحی مدل امنیت سایبری بانکداری الکترونیکی با این رویکرد نشان داده است که نظریه داده‌بنیاد می‌تواند برای کشف نظام‌مند مؤلفه‌ها و روابط میان آن‌ها در یک پدیده چندبعدی مناسب باشد (Babaee et al., 2024). در مطالعه حاضر نیز بهره‌گیری از این روش امکان شناسایی عوامل علّی، ظرفیت‌های زمینه‌ای، شرایط تسهیل‌کننده و بازدارنده، راهبردهای مطلوب و پیامدهای مشارکت عمومی را بر اساس واقعیت ادراک‌شده توسط خبرگان فراهم می‌کند. افزون بر این، توجه به روندهای تحول در نظام‌های الکترونیکی و مدیریتی نشان می‌دهد که مدل‌های پایدار باید قابلیت انطباق با تغییرات فناوری و نهادی آینده را داشته باشند (Bayramzadeh & Rajabi Nahooji, 2019). از این رو، الگوی مورد نظر نیز باید به‌گونه‌ای طراحی شود که علاوه بر پاسخ‌گویی به شرایط کنونی، ظرفیت توسعه و انطباق در مواجهه با تحولات آتی حکمرانی افغانستان را داشته باشد.

در مجموع، مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری افغانستان پدیده‌ای چندلایه است که تحت تأثیر اعتماد، شفافیت، پاسخ‌گویی، ساختار توزیع قدرت، ظرفیت نهادی، فرهنگ مشارکت، فناوری، شرایط سیاسی و امنیتی، توانمندی شهروندان و ویژگی‌های اجتماعات محلی قرار دارد. توسعه ابزارهای فناورانه و ارتباطی می‌تواند فرصت‌های جدیدی برای مشارکت فراهم کند، اما همان‌گونه که ادبیات حوزه تحول دیجیتال نشان می‌دهد، فناوری در غیاب اعتماد، امنیت، ظرفیت مدیریتی و ساختار نهادی مناسب، به‌تنهایی قادر به ایجاد تعامل پایدار نیست (Almhemis & Safari, 2025; Manta et al., 2024). همچنین مدیریت صحیح اطلاعات، ایجاد تجربه مشارکتی مناسب، حفاظت از داده‌ها، فراهم‌کردن دسترسی برابر و ایجاد بازخورد قابل مشاهده می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در پایداری مشارکت داشته باشد (Sharma, 2025; Zarei et al., 2024). بر این

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

اساس، مسئله اصلی نه صرفاً افزایش کمی مشارکت شهروندان، بلکه طراحی نظامی است که در آن مشارکت به‌صورت واقعی، مستمر، فراگیر، اجتماع‌محور و اثرگذار در ساختار خط‌مشی‌گذاری نهادینه شود.

بنابراین، هدف پژوهش حاضر طراحی الگوی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور در افغانستان بر اساس نظریه داده‌بنیاد است.

## روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر با هدف طراحی الگوی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور در افغانستان انجام شد. با توجه به ماهیت اکتشافی مسئله پژوهش، پیچیدگی ابعاد اجتماعی، نهادی، فرهنگی و حکمرانی مشارکت عمومی و نیز ضرورت دستیابی به درکی عمیق از سازوکارهای شکل‌گیری و تقویت مشارکت شهروندان در فرایند خط‌مشی‌گذاری، از رویکرد کیفی و روش نظریه داده‌بنیاد استفاده شد. انتخاب نظریه داده‌بنیاد از آن جهت صورت گرفت که چارچوب نظری جامع و متناسب با شرایط خاص افغانستان درباره چگونگی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور وجود نداشت و لازم بود مؤلفه‌ها، ابعاد و روابط میان آن‌ها بر مبنای داده‌های حاصل از تجربه و دانش خبرگان شناسایی و به‌صورت یک الگوی منسجم تبیین شوند. جامعه مشارکت‌کنندگان پژوهش را خبرگان، صاحب‌نظران و افراد دارای دانش تخصصی یا تجربه اجرایی مرتبط با خط‌مشی‌گذاری عمومی، مدیریت دولتی، علوم سیاسی، حکمرانی، توسعه اجتماعی، جامعه مدنی، مشارکت شهروندی و مسائل اجتماعی و نهادی افغانستان تشکیل دادند. در انتخاب مشارکت‌کنندگان تلاش شد افرادی وارد مطالعه شوند که علاوه بر برخورداری از دانش نظری مرتبط، شناخت مناسبی از ساختار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اداری افغانستان داشته و قادر باشند درباره عوامل مؤثر بر مشارکت عمومی، موانع نهادی و اجتماعی، ظرفیت‌های اجتماعات محلی، روابط دولت و جامعه، سازوکارهای اعتمادسازی و پیامدهای مشارکت شهروندان در خط‌مشی‌گذاری دیدگاه‌های تحلیلی و مبتنی بر تجربه ارائه کنند. معیارهای ورود به مطالعه شامل برخورداری از سابقه علمی، پژوهشی، مدیریتی یا اجرایی مرتبط با موضوع پژوهش، آشنایی با نظام خط‌مشی‌گذاری و حکمرانی افغانستان، تجربه یا تخصص در حوزه مشارکت عمومی یا فعالیت‌های اجتماع‌محور، توانایی ارائه اطلاعات غنی و تحلیلی و تمایل آگاهانه برای مشارکت در مصاحبه بود. همچنین افرادی که شناخت کافی از موضوع پژوهش نداشتند، در جریان مصاحبه امکان ارائه اطلاعات مرتبط و تفصیلی برای آنان فراهم نبود یا تمایلی به ادامه همکاری نداشتند، از فرایند مطالعه خارج شدند. نمونه‌گیری در آغاز به‌صورت هدفمند و با تأکید بر انتخاب افراد دارای بیشترین ظرفیت اطلاعاتی انجام شد و با پیشرفت تحلیل داده‌ها، نمونه‌گیری ماهیتی نظری یافت؛ به این معنا که انتخاب مصاحبه‌شوندگان بعدی بر اساس نیازهای مفهومی برخاسته از تحلیل مصاحبه‌های پیشین و ضرورت تکمیل، مقایسه یا توسعه مقوله‌های در حال شکل‌گیری صورت گرفت. گردآوری و تحلیل داده‌ها به‌صورت هم‌زمان ادامه یافت و فرایند نمونه‌گیری زمانی خاتمه پیدا کرد که اشباع نظری حاصل شد؛ یعنی مصاحبه‌های جدید مفهوم، ویژگی، بُعد یا رابطه اساسی تازه‌ای به مقوله‌های شکل‌گرفته اضافه نکردند و ساختار مفهومی حاصل از داده‌ها از کفایت لازم برای تبیین پدیده مورد مطالعه برخوردار شد. تمامی مشارکت‌کنندگان پیش از آغاز مصاحبه از هدف پژوهش، نحوه استفاده از داده‌ها، محرمانه‌بودن اطلاعات و اختیاری‌بودن مشارکت آگاه شدند و مصاحبه‌ها پس از کسب رضایت آگاهانه آنان انجام گرفت.

ابزار اصلی گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته بود. استفاده از این نوع مصاحبه امکان آن را فراهم ساخت که ضمن حفظ جهت‌گیری کلی گفت‌وگو بر اساس اهداف پژوهش، مشارکت‌کنندگان بتوانند برداشت‌ها، تجربیات، تحلیل‌ها و دیدگاه‌های خود را درباره مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری افغانستان با آزادی و عمق کافی بیان کنند. راهنمای اولیه مصاحبه با توجه به سؤال اصلی پژوهش، ادبیات نظری مربوط به مشارکت عمومی، حکمرانی مشارکتی، خط‌مشی‌گذاری عمومی و رویکردهای اجتماع‌محور تدوین شد، اما ساختار آن انعطاف‌پذیر بود و هم‌زمان با پیشرفت گردآوری و تحلیل داده‌ها، پرسش‌های تکمیلی و کاوشگرانه بر اساس مفاهیم و مقوله‌های در حال ظهور به آن افزوده شد. محورهای اصلی مصاحبه شامل برداشت مشارکت‌کنندگان از وضعیت کنونی مشارکت عمومی در فرایند خط‌مشی‌گذاری افغانستان، عوامل و شرایط مؤثر بر شکل‌گیری یا تضعیف مشارکت شهروندان، نقش ساختارهای اجتماعی و اجتماعات محلی، تأثیر ویژگی‌های فرهنگی و نهادی، کیفیت ارتباط میان مردم و نهادهای عمومی، موانع سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی مشارکت، ظرفیت نهادهای مدنی و محلی، سازوکارهای افزایش اعتماد عمومی، راهبردهای عملی برای ارتقای مشارکت و پیامدهای احتمالی توسعه خط‌مشی‌گذاری اجتماع‌محور بود. مصاحبه‌ها با پرسش‌های کلی و باز آغاز می‌شد و در ادامه، با استفاده از پرسش‌های پیگیری و کاوشگرانه از مشارکت‌کنندگان خواسته می‌شد

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

نمونه‌ها، دلایل، شرایط و روابط میان عوامل مطرح‌شده را با جزئیات بیشتری توضیح دهند. همچنین در فرایند مصاحبه، از پرسش‌هایی با ماهیت مقایسه‌ای، علّی و پیامدی استفاده شد تا نحوه ارتباط مفاهیم با یکدیگر و جایگاه آن‌ها در الگوی در حال ظهور روشن‌تر شود. پس از کسب اجازه از مشارکت‌کنندگان، گفت‌وگوها ضبط و سپس در نزدیک‌ترین زمان ممکن به‌صورت کامل و کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شد. متن کامل مصاحبه‌ها واحد اصلی تحلیل را تشکیل داد و یادداشت‌های پژوهشگر درباره نکات برجسته، برداشت‌های تحلیلی، روابط اولیه میان مفاهیم و پرسش‌های ایجادشده در جریان مصاحبه نیز در قالب یادداشت‌های میدانی و تحلیلی ثبت شد. گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها به‌صورت فرایندی تکرارشونده و هم‌زمان انجام گرفت؛ بنابراین نتایج اولیه هر مصاحبه در تعیین جهت مصاحبه‌های بعدی، انتخاب مشارکت‌کنندگان جدید و تمرکز بیشتر بر مفاهیمی که نیازمند توسعه یا تبیین بودند مورد استفاده قرار گرفت. برای افزایش اعتبار داده‌ها نیز تلاش شد فضای مصاحبه به‌گونه‌ای فراهم شود که مشارکت‌کنندگان بتوانند بدون محدودیت دیدگاه‌های خود را بیان کنند و در مواردی که پاسخ‌ها مبهم، کلی یا چندمعنا بودند، با استفاده از پرسش‌های تکمیلی از صحت برداشت پژوهشگر از گفته‌های مشارکت‌کننده اطمینان حاصل شود.

تجزیه‌وتحلیل داده‌ها بر اساس منطق نظریه داده‌بنیاد و با بهره‌گیری از فرایند مقایسه مستمر داده‌ها انجام شد. تحلیل از نخستین مصاحبه آغاز گردید و هم‌زمان با ورود داده‌های جدید تا دستیابی به الگوی نهایی ادامه یافت. در مرحله کدگذاری باز، متن پیاده‌شده مصاحبه‌ها به‌صورت خط‌به‌خط و عبارت‌به‌عبارت مطالعه شد و واحدهای معنایی مرتبط با مسئله مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری شناسایی شدند. برای هر واحد معنایی، کد اولیه‌ای که تا حد امکان بازتاب‌دهنده معنای بیان‌شده توسط مشارکت‌کننده بود اختصاص یافت. کدهای استخراج‌شده به‌طور مستمر با یکدیگر و با داده‌های خام مقایسه شدند تا شباهت‌ها، تفاوت‌ها، تکرارها و ارتباطات مفهومی میان آن‌ها مشخص شود. در ادامه، کدهای دارای قرابت معنایی در قالب مفاهیم سطح بالاتر ادغام شدند و مفاهیم مشابه بر اساس ویژگی‌ها و ابعاد مشترک در مقوله‌ها و زیرمقوله‌های مفهومی سازمان یافتند. در این مرحله، پژوهشگر به‌صورت مکرر به متن اصلی مصاحبه‌ها بازمی‌گشت تا از انطباق کدها و مقوله‌ها با داده‌های خام و جلوگیری از تحمیل پیش‌فرض‌های نظری بر یافته‌ها اطمینان حاصل شود. در مرحله کدگذاری محوری، روابط میان مقوله‌ها و زیرمقوله‌های استخراج‌شده مورد بررسی قرار گرفت و تلاش شد شرایط، زمینه‌ها، تعاملات و پیامدهای مرتبط با پدیده مورد مطالعه مشخص شوند. بر این اساس، مقوله‌های اصلی در چارچوب شرایط علّی، پدیده محوری، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها سازمان‌دهی شدند. شرایط علّی بیانگر عواملی بودند که زمینه پیدایش ضرورت یا گرایش به مشارکت عمومی اجتماع‌محور را ایجاد می‌کردند؛ پدیده محوری، مفهوم مرکزی مرتبط با ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری را نمایندگی می‌کرد؛ شرایط زمینه‌ای به ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، نهادی و ساختاری بستر افغانستان اشاره داشتند؛ شرایط مداخله‌گر عواملی را شامل می‌شدند که می‌توانستند اجرای راهبردهای مشارکت را تسهیل یا محدود کنند؛ راهبردها مجموعه کنش‌ها و سازوکارهای پیشنهادی برای توسعه مشارکت عمومی بودند؛ و پیامدها نیز آثار مورد انتظار اجرای این راهبردها بر کیفیت خط‌مشی‌گذاری، اعتماد عمومی، پاسخ‌گویی، مشروعیت و ظرفیت حکمرانی را نشان می‌دادند. در مرحله کدگذاری انتخابی، مقوله مرکزی پژوهش مشخص و ارتباط نظام‌مند آن با سایر مقوله‌ها تحلیل شد و بر اساس این روابط، روایت نظری منسجمی از فرایند ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور شکل گرفت. سپس مقوله‌های اصلی به‌گونه‌ای یکپارچه شدند که بتوانند در قالب یک مدل مفهومی، چگونگی تأثیر شرایط علّی، زمینه‌ای و مداخله‌گر بر راهبردهای ارتقای مشارکت و در نهایت پیامدهای حاصل از آن را تبیین کنند. فرایند تحلیل تا زمانی ادامه یافت که مقوله‌ها از غنای مفهومی کافی برخوردار شدند، روابط میان آن‌ها تثبیت گردید و داده‌های جدید نتوانستند تغییر اساسی در ساختار نظری ایجاد کنند. به‌منظور افزایش قابلیت اعتماد و استحکام تحلیل، از مقایسه مستمر میان داده‌ها، کدها و مقوله‌ها، بازبینی چندباره متون مصاحبه، بررسی موارد مشابه و متفاوت، ثبت یادداشت‌های تحلیلی و حفظ زنجیره تصمیم‌گیری از داده خام تا مقوله‌های نهایی استفاده شد. همچنین انسجام درونی مدل از طریق بررسی مکرر روابط میان مقوله مرکزی و سایر مؤلفه‌های مدل مورد ارزیابی قرار گرفت. در پایان، حاصل فرایند کدگذاری و یکپارچه‌سازی مقوله‌ها در قالب الگوی پارادایمی ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور ارائه شد که هدف آن تبیین نظام‌مند روابط میان عوامل اجتماعی، فرهنگی، نهادی، سیاسی و حکمرانی مؤثر بر مشارکت عمومی در بستر افغانستان بود.

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

## یافته‌ها

یافته‌های پژوهش بر پایه تحلیل مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان و طی فرایند کدگذاری باز، محوری و انتخابی شکل گرفت. تحلیل داده‌ها همزمان با گردآوری مصاحبه‌ها و با استفاده از مقایسه مستمر مفاهیم انجام شد. در مرحله کدگذاری باز، ۵۲ کد اولیه شناسایی شد که پس از بررسی شباهت‌ها، تفاوت‌ها و همپوشانی‌های مفهومی، در قالب ۱۵ مقوله فرعی سازمان یافتند. در مرحله کدگذاری محوری، این مقوله‌ها در شش بخش الگوی پارادایمی شامل شرایط علّی، پدیده محوری، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها جای گرفتند. در مرحله کدگذاری انتخابی نیز «ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور» به‌عنوان مقوله هسته انتخاب شد و روابط میان سایر مقوله‌ها پیرامون آن یکپارچه گردید. ساختار نهایی مقوله‌ها و مصادیق اصلی حاصل از تحلیل داده‌های کیفی در جدول ۱ ارائه شده است.

**جدول ۱. ساختار نهایی مقوله‌های حاصل از تحلیل داده‌های کیفی**

| ابعاد الگوی پارادایمی | مقوله‌های فرعی | مصادیق اصلی |
|---|---|---|
| شرایط علّی | ضعف اعتماد عمومی | بی‌اعتمادی به نهادهای دولتی، مشارکت نمادین، کاهش سرمایه اجتماعی |
| شرایط علّی | ضعف شفافیت و پاسخ‌گویی | ضعف اطلاع‌رسانی، محدودیت دسترسی به اطلاعات، ضعف پاسخ‌گویی |
| شرایط علّی | تمرکزگرایی در حکمرانی | تمرکز تصمیم‌گیری، نادیده گرفتن جوامع محلی، رویکرد بالا به پایین |
| پدیده محوری | ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری | مشارکت واقعی، اجتماع‌محوری، مشارکت مستمر ذی‌نفعان، همکاری دولت و جامعه |
| شرایط زمینه‌ای | ظرفیت‌های نهادی و قانونی | قوانین مشارکت، شوراهای محلی، نهادهای مدنی، ساختارهای حکمرانی |
| شرایط زمینه‌ای | ظرفیت‌های اجتماعی و فرهنگی | فرهنگ مشارکت، آگاهی عمومی، مسئولیت‌پذیری و سرمایه اجتماعی |
| شرایط زمینه‌ای | ظرفیت‌های فناورانه | دولت الکترونیک، مشارکت الکترونیکی، فناوری‌های ارتباطی |
| شرایط مداخله‌گر | عوامل سیاسی و مدیریتی | بی‌ثباتی سیاسی، تغییر مدیران، منافع گروهی و تعارض منافع |
| شرایط مداخله‌گر | محدودیت‌های اقتصادی و امنیتی | کمبود منابع مالی، مشکلات اقتصادی، ناامنی و محدودیت‌های اجرایی |
| شرایط مداخله‌گر | ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی | تنوع قومی و فرهنگی، شکاف دیجیتال، مشارکت محدود زنان و جوانان |
| راهبردها | توانمندسازی ذی‌نفعان | آموزش شهروندان و مدیران، توانمندسازی رهبران محلی |
| راهبردها | توسعه سازوکارهای مشارکتی | گفت‌وگوی عمومی، شوراهای محلی، شبکه‌های همکاری و نظام بازخورد |
| راهبردها | اصلاح ساختار حکمرانی | تمرکززدایی، واگذاری اختیار، شفافیت، پاسخ‌گویی و تقویت جامعه مدنی |
| پیامدها | پیامدهای مدیریتی | کیفیت تصمیم‌گیری، اثربخشی خط‌مشی و عملکرد دولت |
| پیامدها | پیامدهای اجتماعی | اعتماد عمومی، مشروعیت، سرمایه و انسجام اجتماعی و توسعه پایدار |

نتایج مربوط به شرایط علّی نشان داد که شکل‌گیری ضرورت ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری افغانستان بیش از هر چیز از سه مسئله بنیادی شامل ضعف اعتماد عمومی، ضعف شفافیت و پاسخ‌گویی و تمرکزگرایی در حکمرانی تأثیر می‌پذیرد. از دیدگاه مشارکت‌کنندگان، بی‌اعتمادی شهروندان به نهادهای دولتی و تجربه مشارکت‌های صوری و نمادین سبب شده است که بخش‌هایی از جامعه، حضور خود در فرایندهای تصمیم‌گیری عمومی را فاقد اثر واقعی تلقی کنند. این وضعیت به کاهش سرمایه اجتماعی و تضعیف انگیزه برای مشارکت داوطلبانه منجر می‌شود. هم‌زمان، ضعف در اطلاع‌رسانی عمومی، محدودیت دسترسی شهروندان به اطلاعات مربوط به تصمیم‌ها و خط‌مشی‌ها و نبود سازوکارهای مؤثر برای پاسخ‌خواهی از نهادهای عمومی، فاصله میان دولت و جامعه را افزایش داده است. تمرکز تصمیم‌گیری در سطوح بالای حکمرانی نیز به‌عنوان یکی دیگر از عوامل اساسی مطرح شد؛ به‌گونه‌ای که اتخاذ تصمیمات با رویکرد بالا به پایین و بدون توجه کافی به مسائل، ظرفیت‌ها و ترجیحات اجتماعات محلی، امکان اثرگذاری واقعی شهروندان و نهادهای محلی بر خط‌مشی‌ها را کاهش می‌دهد. بنابراین، داده‌ها نشان دادند که تقویت مشارکت عمومی پیش از هر چیز مستلزم بازسازی اعتماد، افزایش شفافیت و اصلاح جهت‌گیری متمرکز نظام تصمیم‌گیری است.

در بخش پدیده محوری، »ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور» به‌عنوان مقوله هسته‌ای پژوهش شناسایی شد. تحلیل مصاحبه‌ها نشان داد که مشارکت عمومی از منظر خبرگان صرفاً به دعوت شهروندان به جلسات مشورتی یا دریافت دیدگاه‌های آنان در مراحل محدود خط‌مشی‌گذاری خلاصه نمی‌شود، بلکه مستلزم حضور

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

واقعی، مستمر و اثرگذار ذی‌نفعان در مراحل مختلف شناسایی مسئله، تدوین راه‌حل‌ها، انتخاب گزینه‌ها، اجرا و ارزیابی خط‌مشی است. ویژگی اصلی این پدیده، انتقال از مشارکت نمادین به مشارکت مؤثر و از تصمیم‌گیری دولت‌محور به الگوی همکاری میان دولت و جامعه است. رویکرد اجتماع‌محور نیز بر این اصل استوار است که ظرفیت‌ها، دانش محلی، ترجیحات و نیازهای گروه‌های اجتماعی و اجتماعات محلی باید به‌عنوان یکی از منابع اصلی خط‌مشی‌گذاری به رسمیت شناخته شود. از دیدگاه مشارکت‌کنندگان، زمانی می‌توان از مشارکت واقعی سخن گفت که شهروندان و نهادهای اجتماعی نه صرفاً دریافت‌کننده تصمیمات، بلکه بخشی از فرایند تولید، اصلاح و ارزیابی خط‌مشی باشند و سازوکارهای نهادی لازم برای انعکاس منظم دیدگاه آنان در ساختار تصمیم‌گیری ایجاد شود.

یافته‌های مربوط به شرایط زمینه‌ای نشان داد که موفقیت الگوی مشارکت اجتماع‌محور به سه دسته ظرفیت نهادی و قانونی، اجتماعی و فرهنگی و فناورانه وابسته است. در بعد نهادی و قانونی، وجود قوانین و مقررات حمایت‌کننده از مشارکت عمومی، فعالیت مؤثر شوراهای محلی، ظرفیت نهادهای مدنی و انعطاف‌پذیری ساختارهای حکمرانی برای پذیرش نقش ذی‌نفعان از الزامات اساسی محسوب شد. در بعد اجتماعی و فرهنگی، فرهنگ مشارکت، سطح آگاهی عمومی، احساس مسئولیت‌پذیری اجتماعی و میزان سرمایه اجتماعی تعیین می‌کنند که شهروندان تا چه اندازه برای حضور فعال در امور عمومی آمادگی دارند. خبرگان تأکید داشتند که حتی در صورت وجود سازوکارهای رسمی مشارکت، فقدان فرهنگ گفت‌وگو، ضعف آگاهی از حقوق شهروندی و پایین‌بودن سرمایه اجتماعی می‌تواند اثربخشی این سازوکارها را محدود کند. در کنار این عوامل، ظرفیت‌های فناورانه نیز جایگاه قابل‌توجهی داشت. توسعه دولت الکترونیک، سامانه‌های مشارکت الکترونیکی و فناوری‌های ارتباطی می‌تواند هزینه و زمان مشارکت را کاهش داده و امکان دسترسی گروه‌های بیشتری از شهروندان به فرایند خط‌مشی‌گذاری را فراهم سازد؛ با این حال، اثربخشی این ظرفیت نیز به میزان دسترسی، سواد دیجیتال و کیفیت زیرساخت‌های ارتباطی وابسته است.

در بخش شرایط مداخله‌گر، سه مقوله عوامل سیاسی و مدیریتی، محدودیت‌های اقتصادی و امنیتی و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی شناسایی شد. یافته‌ها نشان داد که حتی در صورت وجود ظرفیت‌های نهادی و اجتماعی مناسب، بی‌ثباتی سیاسی، تغییر مکرر مدیران، غلبه منافع گروهی و تعارض منافع می‌تواند تداوم برنامه‌های مشارکتی را مختل کند و اعتماد شهروندان به پایداری سازوکارهای مشارکت را کاهش دهد. از سوی دیگر، کمبود منابع مالی، مشکلات اقتصادی و محدودیت‌های ناشی از ناامنی، اجرای برنامه‌های مشارکتی به‌ویژه در مناطق محروم یا دورافتاده را با دشواری مواجه می‌سازد. تنوع قومی و فرهنگی افغانستان نیز از دیدگاه مشارکت‌کنندگان دارای ماهیتی دوگانه است؛ از یک سو می‌تواند ظرفیت ارزشمندی برای غنای دیدگاه‌ها و انعکاس نیازهای متنوع اجتماعی ایجاد کند و از سوی دیگر، در صورت نبود سازوکارهای فراگیر و بی‌طرفانه، ممکن است به نابرابری در دسترسی به فرصت‌های مشارکت منجر شود. همچنین شکاف دیجیتال و محدودیت حضور برخی گروه‌ها، به‌ویژه زنان و جوانان، نشان داد که مشارکت عمومی تنها زمانی می‌تواند اجتماع‌محور و فراگیر باشد که تفاوت‌های اجتماعی و نابرابری در دسترسی به منابع و فرصت‌های مشارکت به‌طور مستقیم مورد توجه قرار گیرد.

در بخش راهبردها، داده‌ها سه جهت‌گیری اصلی شامل توانمندسازی ذی‌نفعان، توسعه سازوکارهای مشارکتی و اصلاح ساختار حکمرانی را آشکار ساختند. توانمندسازی ذی‌نفعان شامل آموزش شهروندان درباره حقوق و شیوه‌های مشارکت، ارتقای مهارت مدیران برای تعامل با جامعه و تقویت ظرفیت رهبران و نمایندگان محلی برای انتقال مسائل و مطالبات جامعه به سطوح تصمیم‌گیری بود. توسعه سازوکارهای مشارکتی نیز بر ایجاد بسترهای منظم برای گفت‌وگوی عمومی، تقویت شوراهای محلی، ایجاد شبکه‌های همکاری میان نهادهای دولتی و مدنی و استقرار نظام‌های بازخورد استوار بود تا شهروندان بتوانند علاوه بر بیان دیدگاه خود، از نحوه انعکاس و اثرگذاری آن بر تصمیمات نیز آگاه شوند. سومین راهبرد، اصلاح ساختار حکمرانی بود که مؤلفه‌هایی نظیر تمرکززدایی، واگذاری اختیار به سطوح محلی، تقویت شفافیت و پاسخ‌گویی و افزایش نقش جامعه مدنی را دربر می‌گرفت. تحلیل روابط میان این راهبردها نشان داد که اجرای منفرد هر یک از آن‌ها احتمالاً اثر محدودی خواهد داشت و موفقیت الگوی پیشنهادی به هماهنگی میان توانمندسازی اجتماعی، طراحی سازوکارهای رسمی مشارکت و اصلاح ساختارهای تصمیم‌گیری وابسته است.

در نهایت، پیامدهای اجرای الگوی مشارکت عمومی اجتماع‌محور در دو سطح مدیریتی و اجتماعی قابل تبیین بود. در سطح مدیریتی، افزایش مشارکت ذی‌نفعان می‌تواند اطلاعات و دانش محلی بیشتری را وارد فرایند تصمیم‌گیری کند و از این طریق کیفیت تصمیمات عمومی، تناسب خط‌مشی‌ها با نیازهای واقعی جامعه، اثربخشی اجرای خط‌مشی و عملکرد نهادهای دولتی را بهبود بخشد. مشارکت در مراحل تدوین و اجرا همچنین می‌تواند میزان پذیرش خط‌مشی‌ها را افزایش داده و مقاومت اجتماعی در برابر تصمیمات

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

عمومی را کاهش دهد. در سطح اجتماعی، مهم‌ترین پیامدها شامل افزایش اعتماد عمومی، تقویت مشروعیت تصمیمات و نهادهای حکومتی، توسعه سرمایه اجتماعی، افزایش انسجام اجتماعی و فراهم‌شدن بستر مناسب‌تر برای توسعه پایدار بود. برآیند تحلیل‌ها نشان داد که رابطه میان مشارکت عمومی و این پیامدها ماهیتی چرخه‌ای دارد؛ به این معنا که افزایش مشارکت واقعی می‌تواند اعتماد و سرمایه اجتماعی را تقویت کند و افزایش اعتماد و سرمایه اجتماعی نیز به نوبه خود آمادگی شهروندان برای مشارکت‌های بعدی را افزایش دهد. بر این اساس، الگوی حاصل از پژوهش مشارکت عمومی را نه یک اقدام مقطعی، بلکه فرایندی مستمر و بازتولیدشونده در تعامل میان ساختار حکمرانی، نهادهای اجتماعی و شهروندان تبیین می‌کند.

## بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور در افغانستان، پدیده‌ای چندبعدی و وابسته به تعامل هم‌زمان میان عوامل نهادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فناورانه است. الگوی حاصل از تحلیل داده‌ها نشان داد که ضعف اعتماد عمومی، ضعف شفافیت و پاسخ‌گویی و تمرکزگرایی در حکمرانی، مهم‌ترین شرایط علّی مؤثر بر ضرورت بازطراحی مشارکت عمومی هستند. در این چارچوب، «ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری با رویکرد اجتماع‌محور» به‌عنوان پدیده محوری شناسایی شد و ظرفیت‌های نهادی و قانونی، اجتماعی و فرهنگی و فناورانه، بستر تحقق آن را تشکیل دادند. همچنین عوامل سیاسی و مدیریتی، محدودیت‌های اقتصادی و امنیتی و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی به‌عنوان شرایط مداخله‌گر بر میزان موفقیت راهبردهای مشارکتی اثرگذار بودند. در مقابل، توانمندسازی ذی‌نفعان، توسعه سازوکارهای مشارکتی و اصلاح ساختار حکمرانی به‌عنوان مهم‌ترین راهبردها شناسایی شدند و پیامدهای نهایی مدل نیز در قالب بهبود کیفیت تصمیم‌گیری و اثربخشی خط‌مشی، ارتقای عملکرد دولت، افزایش اعتماد و مشروعیت عمومی، تقویت سرمایه و انسجام اجتماعی و فراهم‌شدن زمینه‌های توسعه پایدار تبیین شدند. این یافته‌ها بیانگر آن است که مشارکت عمومی در افغانستان نمی‌تواند به ایجاد کانال‌های رسمی مشورت یا دعوت مقطعی از شهروندان محدود شود، بلکه نیازمند ایجاد یک نظام تعاملی پایدار است که در آن ظرفیت‌های جامعه و دولت به‌صورت هم‌زمان تقویت شوند.

نخستین یافته مهم پژوهش به نقش تعیین‌کننده ضعف اعتماد عمومی به‌عنوان یکی از شرایط علّی بازمی‌گردد. مشارکت‌کنندگان تأکید داشتند که هنگامی که شهروندان نسبت به نهادهای دولتی بی‌اعتماد باشند یا تجربه‌های قبلی آنان از مشارکت، صوری و فاقد اثر محسوس بر تصمیمات عمومی بوده باشد، انگیزه ورود مجدد آنان به فرایندهای مشارکتی کاهش می‌یابد. بنابراین، مشارکت و اعتماد رابطه‌ای متقابل دارند؛ از یک سو اعتماد پیش‌شرط حضور فعال شهروندان در فرایند خط‌مشی‌گذاری است و از سوی دیگر، تجربه مشارکت واقعی می‌تواند خود به بازسازی اعتماد منجر شود. این نتیجه با مطالعاتی همسو است که در حوزه تعامل میان سازمان و استفاده‌کنندگان خدمات نشان داده‌اند اعتماد، قابلیت اتکا و تجربه مثبت، از عناصر بنیادی در حفظ و استمرار رابطه هستند. Joseph و Sajikumar نشان دادند که ویژگی‌های خدمات الکترونیکی و اعتماد کاربران نقش مهمی در حفظ ارتباط پایدار با سازمان دارند (Joseph & Sajikumar, 2024). همچنین Vojdani نشان داد که ادراک امنیت و قابلیت اعتماد می‌تواند بر استمرار رابطه کاربران با خدمات الکترونیکی تأثیر بگذارد (Vojdani, 2024). اگرچه زمینه این مطالعات بانکداری است، منطق زیربنایی آن در حکمرانی مشارکتی نیز قابل استفاده است؛ زیرا شهروندان زمانی مشارکت خود را استمرار می‌دهند که فرایند تصمیم‌گیری را قابل اعتماد، شفاف و برخوردار از امکان اثرگذاری واقعی بدانند.

ضعف شفافیت و پاسخ‌گویی نیز در این پژوهش به‌عنوان دومین شرایط علّی مهم ظاهر شد. مصاحبه‌شوندگان معتقد بودند که محدودیت دسترسی به اطلاعات، ضعف اطلاع‌رسانی و نبود سازوکارهای روشن برای توضیح نحوه استفاده از دیدگاه‌های شهروندان موجب می‌شود مشارکت به یک رابطه یک‌طرفه تبدیل شود. از این منظر، مشارکت عمومی بدون شفافیت اطلاعاتی اساساً ناقص است؛ زیرا شهروندان باید بدانند موضوع تصمیم چیست، چه گزینه‌هایی مطرح است، چه محدودیت‌هایی وجود دارد و نهایتاً دیدگاه آنان چگونه بر تصمیم اثر گذاشته است. این نتیجه با مطالعاتی که بر اهمیت کیفیت اطلاعات، مدیریت دانش و شفافیت فرایندهای الکترونیکی تأکید کرده‌اند هم‌جهت است. Almhemis و Safari نشان دادند که راهبردهای مدیریت دانش می‌توانند نقش مهمی در بهبود مزیت و عملکرد سازمانی داشته باشند (Almhemis & Safari, 2025). Sarfarazi و همکاران نیز بر ضرورت مدیریت سازمان‌یافته منابع الکترونیکی برای ارتقای اثربخشی سازمان تأکید کرده‌اند (Sarfarazi et al., 2019). از این رو، می‌توان استنباط کرد که

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

نهادهای عمومی نیز برای بهره‌گیری واقعی از مشارکت شهروندان نیازمند سازوکارهایی برای گردآوری، طبقه‌بندی، تحلیل و بازتاب اطلاعات تولیدشده در فرایند مشارکت هستند. در غیر این صورت، مشارکت به تولید اطلاعاتی منجر می‌شود که لزوماً در خط‌مشی نهایی بازتاب نمی‌یابد.

تمرکزگرایی در حکمرانی، سومین عامل علّی شناسایی‌شده در پژوهش بود. داده‌ها نشان دادند که تمرکز تصمیم‌گیری در سطوح بالای حکومتی و استفاده از رویکرد بالا به پایین می‌تواند سبب نادیده‌گرفته‌شدن دانش محلی، تفاوت‌های منطقه‌ای و نیازهای خاص اجتماعات شود. این موضوع در افغانستان از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا تنوع جغرافیایی، قومی، فرهنگی و اجتماعی موجب می‌شود نسخه‌های یکسان و متمرکز لزوماً پاسخ‌گوی همه مناطق نباشند. نتایج مطالعه Mohseni درباره توسعه بانکداری الکترونیکی در افغانستان نیز نشان داد که تحقق توسعه در یک حوزه مدیریتی خاص به مجموعه‌ای از عوامل سازمانی، محیطی و زیرساختی وابسته است (Mohseni, 2024). این یافته به‌طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که سیاست‌های عمومی نیز نمی‌توانند بدون ملاحظه تفاوت‌های زمینه‌ای طراحی شوند. همچنین Bayramzadeh و Rajabi Nahooji در تحلیل آینده بانکداری الکترونیکی نشان دادند که تحولات نهادی تحت تأثیر مجموعه‌ای از نیروهای محیطی و ساختاری شکل می‌گیرند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً با یک عامل توضیح داد (Bayramzadeh & Rajabi Nahooji, 2019). بنابراین، کاهش تمرکز و تقویت نهادهای محلی می‌تواند امکان انطباق بیشتر خط‌مشی‌ها با واقعیت‌های اجتماعی و منطقه‌ای افغانستان را فراهم کند.

یافته مربوط به پدیده محوری نشان داد که مشارکت عمومی اجتماع‌محور باید از مشارکت نمادین به مشارکت واقعی، مستمر و اثرگذار انتقال یابد. در چنین الگویی، شهروندان صرفاً دریافت‌کنندگان تصمیمات یا مشاوران مقطعی دولت نیستند، بلکه باید در مراحل مختلف چرخه خط‌مشی، از تعریف مسئله تا ارزیابی نتایج، امکان حضور داشته باشند. این برداشت با تحول عمومی از الگوهای یک‌طرفه ارتباط به سوی الگوهای تعاملی و مشارکتی همخوان است. Sharma نشان داد که تعاملات سازمانی در رسانه‌های اجتماعی و محتوای تولیدشده توسط کاربران می‌تواند پیوند و ارتباط میان کاربران و سازمان را تقویت کند (Sharma, 2025). Asgari و Najafli نیز بر نقش ارتباطات دهان‌به‌دهان الکترونیکی در شکل‌گیری پذیرش و رفتار کاربران تأکید کردند (Asgari & Najafli, 2025). بر مبنای همین منطق، در حوزه خط‌مشی‌گذاری نیز صرف انتقال اطلاعات از دولت به مردم کفایت نمی‌کند و باید بسترهایی برای گفت‌وگوی دوسویه، تبادل دیدگاه، نقد تصمیمات و دریافت بازخورد ایجاد شود. مشارکت واقعی زمانی شکل می‌گیرد که شهروندان نه‌فقط فرصت بیان نظر، بلکه امکان مشاهده اثر آن بر فرایند تصمیم‌گیری را داشته باشند.

در حوزه شرایط زمینه‌ای، یافته‌ها نشان داد که ظرفیت‌های نهادی و قانونی، اجتماعی و فرهنگی و فناورانه به‌صورت مکمل عمل می‌کنند. وجود قوانین حمایت‌کننده از مشارکت، شوراهای محلی فعال، نهادهای مدنی و ساختارهای حکمرانی منعطف، بستر رسمی مشارکت را فراهم می‌کند؛ اما این بستر بدون فرهنگ مشارکت، آگاهی عمومی، مسئولیت‌پذیری و سرمایه اجتماعی قادر به تولید مشارکت پایدار نیست. در کنار این دو بعد، فناوری نیز به‌عنوان ظرفیت مکمل مطرح شد. یافته‌های Manta و همکاران درباره تأثیر هوش مصنوعی و تحول صنعت ۴.۰ بر بانکداری نشان می‌دهد که فناوری می‌تواند ساختار تعامل، تصمیم‌گیری و ارائه خدمت را به‌طور بنیادین دگرگون کند (Manta et al., 2024). Zarei و همکاران نیز نشان دادند که پذیرش فناوری بلاک‌چین در مدیریت خدمات بانکداری الکترونیکی به عوامل فنی، سازمانی و مدیریتی وابسته است (Zarei et al., 2024). بنابراین، در زمینه مشارکت عمومی نیز فناوری باید در پیوند با ظرفیت نهادی و اجتماعی دیده شود. ایجاد پلتفرم مشارکت الکترونیکی در شرایطی که شهروندان به آن اعتماد ندارند، دسترسی کافی ندارند یا نهادهای دولتی توان پاسخ‌گویی به بازخوردها را ندارند، به خودی خود اثربخش نخواهد بود.

ظرفیت فناورانه شناسایی‌شده در مدل، به‌ویژه در شرایط افغانستان، همزمان فرصت و چالش ایجاد می‌کند. دولت الکترونیک، سامانه‌های مشارکت آنلاین و فناوری‌های ارتباطی می‌توانند محدودیت فاصله جغرافیایی، هزینه حضور و زمان مشارکت را کاهش دهند. این نتیجه با یافته Habimana و Rusibana درباره نقش بانکداری الکترونیکی در بهبود عملکرد و تسهیل فعالیت‌های مالی همسو است (Habimana & Rusibana, 2024). Mazloom نیز نشان داده است که راهکارهای بانکداری الکترونیکی می‌توانند فرایندهای مالی و اعتباری را تسهیل کنند (Mazloom, 2025). در حوزه مشارکت عمومی نیز فناوری می‌تواند دریافت پیشنهاد، رأی‌سنجی، اطلاع‌رسانی، مشورت عمومی و بازخورد را سریع‌تر و گسترده‌تر کند. با این حال، یکی از یافته‌های این مطالعه نشان داد که شکاف دیجیتال و تفاوت در دسترسی گروه‌های اجتماعی می‌تواند اثر این ابزارها را

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

محدود کند. در نتیجه، فناوری نباید جایگزین کامل سازوکارهای حضوری و اجتماع‌محور شود، بلکه باید در کنار شوراهای محلی، نشست‌های عمومی و شبکه‌های اجتماعی محلی قرار گیرد.

از سوی دیگر، شرایط مداخله‌گر سیاسی و مدیریتی نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت یا شکست راهبردهای مشارکتی دارند. بی‌ثباتی سیاسی، تغییر مکرر مدیران، تعارض منافع و غلبه منافع گروهی می‌تواند برنامه‌های مشارکت را ناپایدار سازد و اعتماد شهروندان را کاهش دهد. این نتیجه از منظر مدیریت تغییر نیز قابل تبیین است؛ زیرا تحول نهادی نیازمند ثبات نسبی در جهت‌گیری، حمایت مدیریتی و تداوم سیاست‌هاست. یافته‌های مربوط به تحول دیجیتال در سازمان‌ها نیز نشان می‌دهد که موفقیت فناوری تنها به ابزار وابسته نیست، بلکه ساختار مدیریتی و آمادگی سازمانی اهمیت اساسی دارد (Almhemis & Safari, 2025; Manta et al., 2024). در زمینه خط‌مشی‌گذاری، اگر مدیران مشارکت عمومی را یک الزام صوری بدانند یا با تغییر مدیران سازوکارهای مشارکت نیز متوقف شوند، امکان نهادینه‌شدن آن کاهش می‌یابد. از این رو، مشارکت باید در قالب قوانین، رویه‌های سازمانی و ساختارهای پایدار تثبیت شود و وابستگی آن به اشخاص و مدیران خاص کاهش یابد.

محدودیت‌های اقتصادی و امنیتی نیز از عوامل مداخله‌گر مهم بودند. ناامنی، محدودیت منابع مالی و مشکلات اقتصادی ممکن است هم توان دولت برای ایجاد بستر مشارکت را کاهش دهد و هم مشارکت شهروندان را محدود سازد. با این حال، ابزارهای دیجیتال می‌توانند بخشی از هزینه ارتباط را کاهش دهند، مشروط بر آنکه زیرساخت و دسترسی مناسب وجود داشته باشد. در عین حال، توسعه مشارکت دیجیتال خود با مخاطرات امنیتی و حریم خصوصی همراه است. Babaee و همکاران با استفاده از نظریه داده‌بنیاد بر ضرورت طراحی مدل جامع امنیت سایبری برای خدمات بانکداری الکترونیکی تأکید کرده‌اند Pouralikhan (Babaee et al., 2024). و Radmard نیز نشان داده‌اند که گسترش محیط‌های الکترونیکی می‌تواند بستر بروز مخاطرات جدید، از جمله سوءاستفاده‌های مالی، را فراهم کند و نیازمند سازوکارهای کنترلی است ( Pouralikhan & Radmard, 2025). بنابراین، در مشارکت الکترونیکی نیز حفاظت از داده‌های شهروندان، ناشناس‌سازی در موارد حساس و تضمین امنیت اطلاعات باید بخشی از طراحی نظام مشارکت باشد؛ در غیر این صورت، نگرانی امنیتی می‌تواند خود مانعی برای حضور شهروندان شود.

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی، به‌ویژه تنوع قومی و فرهنگی، شکاف دیجیتال و مشارکت محدود زنان و جوانان، یکی دیگر از یافته‌های مهم بود. این نتیجه نشان می‌دهد که طراحی مشارکت عمومی باید از رویکرد «یک سازوکار برای همه» فاصله بگیرد. تفاوت در دسترسی، سواد، زبان، جنسیت، سن و موقعیت جغرافیایی می‌تواند به مشارکت نامتوازن منجر شود. بنابراین، اگر هدف، مشارکت اجتماع‌محور واقعی باشد، سازوکارها باید متناسب با ویژگی‌های گروه‌های مختلف طراحی شوند. این یافته با مطالعات مربوط به پذیرش خدمات دیجیتال نیز سازگار است؛ زیرا رضایت، کیفیت ادراک‌شده و تجربه استفاده، رفتار کاربران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. Yousefi Chermehini و همکاران نشان دادند که کیفیت خدمات بانکداری الکترونیکی با رضایت و وفاداری الکترونیکی مرتبط است Jose (Yousefi Chermehini et al., 2023). نیز بر نقش تجربه کاربر و عناصر تعاملی در محیط بانکداری دیجیتال تأکید کرده است (Jose, 2024). در حوزه حکمرانی نیز می‌توان نتیجه گرفت که هرچه فرایند مشارکت برای گروه‌های اجتماعی دسترس‌پذیرتر، ساده‌تر و پاسخ‌گوتر باشد، احتمال استمرار مشارکت افزایش می‌یابد.

در بخش راهبردها، توانمندسازی ذی‌نفعان به‌عنوان یکی از عناصر اساسی مدل مطرح شد. این یافته نشان می‌دهد که ایجاد فرصت مشارکت، بدون افزایش توان شهروندان و مدیران برای استفاده از آن، کافی نیست. شهروندان باید با حقوق، سازوکارهای مشارکت، نحوه طرح مطالبات و شیوه ارزیابی خط‌مشی آشنا شوند و مدیران نیز باید مهارت گفت‌وگو، مدیریت تعارض، دریافت بازخورد و استفاده از دانش محلی را توسعه دهند. این نتیجه با ادبیات مدیریت دانش و توسعه ظرفیت سازمانی همخوان است؛ زیرا توان افراد برای تولید و استفاده از دانش، بخش مهمی از عملکرد سازمان محسوب می‌شود (Almhemis & Safari, 2025; Sarfarazi et al., 2019). در افغانستان، توانمندسازی رهبران محلی، شوراها و نهادهای مدنی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا این گروه‌ها می‌توانند نقش واسطه میان اجتماعات و ساختار رسمی دولت را بر عهده گیرند.

راهبرد دوم، توسعه سازوکارهای مشارکتی شامل گفت‌وگوی عمومی، شوراهای محلی، شبکه‌های همکاری و نظام بازخورد بود. این یافته تأکید می‌کند که مشارکت باید از حالت پراکنده و موردی خارج شده و در قالب کانال‌های مشخص و تکرارشونده سازمان یابد. تجربه تعاملات دیجیتال نیز نشان می‌دهد که کیفیت تجربه و بازخورد می‌تواند بر استمرار ارتباط اثرگذار باشد (Jose, 2024; Sharma, 2025). در خط‌مشی‌گذاری نیز شهروند باید بداند که دیدگاه او دریافت شده، بررسی شده و چه نقشی در تصمیم نهایی داشته

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

است. وجود چنین چرخه بازخوردی می‌تواند مشارکت را از یک اقدام نمادین به رابطه‌ای مستمر تبدیل کند. شوراهای محلی و شبکه‌های همکاری نیز می‌توانند به‌ویژه در مناطقی که دسترسی دیجیتال محدود است، نقش مکمل داشته باشند.

راهبرد سوم، اصلاح ساختار حکمرانی از طریق تمرکززدایی، واگذاری اختیار، تقویت شفافیت، پاسخ‌گویی و جامعه مدنی بود. این راهبرد در واقع سطح ساختاری مدل را تشکیل می‌دهد؛ زیرا بدون اصلاح قواعد و توزیع اختیار، توانمندسازی شهروندان و ایجاد سازوکارهای مشارکتی ممکن است به اثرگذاری واقعی منجر نشود. در این زمینه، یافته‌های مربوط به آینده نظام‌های الکترونیکی نیز نشان می‌دهد که تحول پایدار معمولاً نیازمند هماهنگی میان فناوری، ساختار و سیاست است (Bayramzadeh & Rajabi Nahooji, 2019). همچنین توسعه فناوری‌های جدید در مدیریت خدمات وابسته به وجود محیط سازمانی و حکمرانی مناسب است (Zarei et al., 2024). بنابراین، اصلاح مشارکت عمومی در افغانستان نیز باید همزمان با اصلاح ساختار تصمیم‌گیری و افزایش اختیار نهادهای محلی پیش رود.

در نهایت، پیامدهای شناسایی‌شده نشان داد که مشارکت عمومی اجتماع‌محور می‌تواند همزمان آثار مدیریتی و اجتماعی داشته باشد. از منظر مدیریتی، ورود دانش و تجربه ذی‌نفعان می‌تواند موجب بهبود کیفیت تصمیم‌گیری، افزایش تناسب خط‌مشی با نیازهای واقعی و ارتقای اثربخشی اجرا شود. از منظر اجتماعی نیز مشارکت می‌تواند اعتماد عمومی، مشروعیت، سرمایه اجتماعی و انسجام را تقویت کند. این نتیجه با مطالعاتی که ارتباط مثبت میان کیفیت تعامل، اعتماد و حفظ رابطه را نشان داده‌اند همخوان است (Joseph & Sajikumar, 2024; Vojdani, 2024). همچنین نتایج مربوط به کیفیت خدمات و رضایت نشان می‌دهد که تجربه مثبت می‌تواند به استمرار رابطه و وفاداری منجر شود (Yousefi Chermehini et al., 2023). در زمینه حکمرانی، می‌توان این منطق را به چرخه‌ای از مشارکت، اعتماد و همکاری تعمیم داد؛ به‌گونه‌ای که مشارکت واقعی موجب افزایش اعتماد شود و اعتماد بیشتر نیز آمادگی شهروندان برای مشارکت آینده را افزایش دهد. بنابراین، مدل پیشنهادی پژوهش حاضر مشارکت عمومی را نه یک ابزار مقطعی، بلکه سازوکاری برای تقویت ظرفیت نهادی و اجتماعی حکمرانی در افغانستان تلقی می‌کند.

پژوهش حاضر با وجود تلاش برای دستیابی به تصویری جامع از سازوکارهای ارتقای مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری افغانستان، دارای محدودیت‌هایی است که باید در تفسیر یافته‌ها مورد توجه قرار گیرد. نخست، ماهیت کیفی پژوهش و استفاده از مصاحبه با خبرگان سبب می‌شود یافته‌ها عمدتاً بازتاب برداشت‌ها و تجربه‌های مشارکت‌کنندگان باشند و تعمیم آماری آن‌ها به همه گروه‌های اجتماعی افغانستان امکان‌پذیر نباشد. دوم، شرایط سیاسی، اجتماعی و امنیتی افغانستان می‌تواند بر امکان دسترسی به برخی گروه‌ها و خبرگان و نیز بر آزادی مشارکت‌کنندگان در بیان برخی دیدگاه‌ها اثر گذاشته باشد. سوم، به دلیل گستردگی جغرافیایی، قومی و فرهنگی افغانستان، ممکن است برخی تفاوت‌های محلی و منطقه‌ای به‌طور کامل در داده‌ها بازنمایی نشده باشند. چهارم، پژوهش حاضر بر طراحی مدل متمرکز بود و اجرای عملی مدل در یک ساختار دولتی مشخص یا ارزیابی اثربخشی آن در سطح میدانی انجام نشد. همچنین، بخشی از مفاهیم مانند شکاف دیجیتال، مشارکت زنان و جوانان، اعتماد سیاسی و نقش شوراهای محلی می‌تواند در مناطق و گروه‌های مختلف معانی و شدت متفاوتی داشته باشد که بررسی تفصیلی آن‌ها فراتر از دامنه مطالعه حاضر بود.

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، مدل حاصل از این مطالعه در قالب پژوهش‌های کمی و آمیخته مورد آزمون و اعتبارسنجی قرار گیرد و روابط میان شرایط علّی، زمینه‌ای، مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها با استفاده از روش‌هایی مانند مدل‌سازی معادلات ساختاری بررسی شود. انجام مطالعات تطبیقی میان استان‌ها، مناطق شهری و روستایی و گروه‌های قومی و اجتماعی مختلف افغانستان می‌تواند تفاوت‌های زمینه‌ای در مشارکت عمومی را روشن‌تر سازد. همچنین، بررسی جداگانه مشارکت زنان، جوانان، گروه‌های کم‌برخوردار، مهاجران بازگشته و ساکنان مناطق دورافتاده می‌تواند به توسعه مدل‌های فراگیرتر کمک کند. پژوهش‌های آینده می‌توانند نقش خاص فناوری‌های دیجیتال، شبکه‌های اجتماعی، پلتفرم‌های مشارکت الکترونیکی و هوش مصنوعی را در تسهیل یا محدودسازی مشارکت عمومی بررسی کنند. همچنین اجرای مطالعات طولی برای سنجش تغییر اعتماد عمومی و رفتار مشارکتی در طول زمان، مطالعه آزمایشی مدل در یک نهاد یا منطقه مشخص، تحلیل شبکه ذی‌نفعان و بررسی نقش رهبران محلی، شوراها و نهادهای مدنی در انتقال مطالبات اجتماعی از دیگر مسیرهای پیشنهادی برای توسعه این حوزه است.

از نظر کاربردی، پیشنهاد می‌شود نهادهای مسئول خط‌مشی‌گذاری در افغانستان مشارکت عمومی را به‌عنوان یک فرایند دائمی و ساختاری در نظر گیرند و آن را به مشورت‌های مقطعی یا نمادین محدود نکنند. ایجاد شوراها و مجامع محلی دارای اختیارات مشخص، تدوین دستورالعمل‌های الزام‌آور برای دریافت و پاسخ‌گویی به دیدگاه شهروندان، راه‌اندازی

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

سامانه‌های شفاف برای ثبت و پیگیری پیشنهادها، انتشار عمومی دلایل پذیرش یا رد دیدگاه‌های مطرح‌شده و واگذاری بخشی از اختیارات تصمیم‌گیری به سطوح محلی می‌تواند اثربخشی مشارکت را افزایش دهد. هم‌زمان، آموزش مدیران در زمینه گفت‌وگوی عمومی، مدیریت تعارض و استفاده از بازخورد و آموزش شهروندان در زمینه حقوق مشارکتی و شیوه‌های اثرگذاری بر خط‌مشی ضروری است. توصیه می‌شود ابزارهای دیجیتال در کنار روش‌های حضوری و محلی به کار گرفته شوند تا شکاف دیجیتال مانع مشارکت گروه‌های کم‌برخوردار نشود. همچنین باید سازوکارهای ویژه‌ای برای افزایش حضور زنان، جوانان و گروه‌های کمتر نمایندگی‌شده طراحی شود، امنیت و محرمانگی داده‌های مشارکت‌کنندگان تضمین گردد و شاخص‌های مشخصی برای ارزیابی کیفیت و اثربخشی مشارکت عمومی در دستگاه‌های دولتی تعریف شود. در نهایت، نهادینه‌سازی مشارکت عمومی زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که شفافیت، پاسخ‌گویی، تمرکززدایی و تقویت جامعه مدنی به‌صورت هم‌زمان در دستور کار اصلاحات حکمرانی قرار گیرند.

## تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

## مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

## تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

## حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

## موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

## Extended Summary

### Introduction

Public participation has become a central component of contemporary policymaking and participatory governance because the quality, legitimacy, and implementability of public policies are increasingly associated with the extent to which citizens and relevant stakeholders are involved in defining public problems, identifying policy alternatives, and evaluating governmental actions. Traditional models of policymaking have generally relied on hierarchical and government-centered decision-making, whereas contemporary governance approaches emphasize interaction, transparency, accountability, stakeholder engagement, and the incorporation of local knowledge into policy processes. From this perspective, public participation should not be interpreted merely as consultation or the symbolic inclusion of citizens in governmental meetings. Rather, meaningful participation requires sustained opportunities for citizens and community actors to influence policy

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

decisions and to observe how their preferences and concerns are reflected in final outcomes. This issue is particularly important in contexts characterized by institutional fragility, political instability, social diversity, unequal access to public resources, and limited trust between citizens and governmental institutions.

Afghanistan represents a particularly complex setting for the institutionalization of participatory policymaking. Its governance environment has historically been affected by political instability, security concerns, centralized decision-making, institutional capacity constraints, socioeconomic inequalities, geographical disparities, and considerable ethnic and cultural diversity. These conditions complicate the development of uniform and top-down policy solutions and highlight the importance of community-based approaches capable of incorporating local knowledge and context-specific priorities into policymaking. Evidence from research conducted in Afghanistan also indicates that the development and acceptance of institutional and technological systems depend on a combination of organizational, infrastructural, managerial, and behavioral factors rather than on the mere introduction of formal mechanisms (Mohseni, 2024). Accordingly, strengthening public participation requires simultaneous attention to institutional structures, community capabilities, social trust, communication mechanisms, and the practical ability of citizens to influence decisions.

Trust and transparency are especially important in participatory systems. Studies in digitally mediated organizational contexts have demonstrated that trust, reliability, service quality, and security influence the continuity and stability of relationships between institutions and their users (Joseph & Sajikumar, 2024; Vojdani, 2024). Although these studies have primarily been conducted in electronic banking and service environments, their underlying logic is relevant to public governance: individuals are more likely to maintain engagement when they perceive institutions as trustworthy, responsive, secure, and capable of acting on their inputs. Similarly, the development of effective public participation requires the transparent circulation of information and organizational mechanisms for receiving, processing, and responding to stakeholder knowledge. Knowledge management has been identified as an important organizational capability for improving decision-making and performance (Almhemis & Safari, 2025), while the effective management of electronic resources depends on alignment among organizational processes, managerial structures, and information systems (Sarfarazi et al., 2019).

Digital transformation has also created new possibilities for public engagement by reducing geographical and temporal barriers to interaction. Developments associated with artificial intelligence, Industry 4.0, blockchain, electronic platforms, and interactive communication systems have altered the ways organizations communicate with and respond to their stakeholders (Manta et al., 2024; Zarei et al., 2024). Social media and user-generated communication have similarly expanded opportunities for multidirectional interaction between institutions and users (Sharma, 2025), while electronic word of mouth has been shown to influence adoption and behavioral responses in digital service environments (Asgari & Najafli, 2025). Nevertheless, the availability of digital tools alone does not guarantee meaningful participation. Issues such as digital inequality, cybersecurity, data protection, unequal technological literacy, and limited access to infrastructure can reproduce or intensify existing social inequalities. Research on electronic systems has emphasized both the performance benefits of digital solutions (Habimana & Rusibana, 2024; Mazloom, 2025) and the importance of cybersecurity and risk control in maintaining trust in electronic environments (Babaee et al., 2024; Pouralikhan & Radmard, 2025).

Participation is also strongly influenced by the quality of users' experiences with institutional systems. Research has shown that electronic service quality is associated with satisfaction and continued loyalty (Yousefi Chermehini et al., 2023), while interactive mechanisms such as gamification can improve engagement and user experience in digital environments (Jose, 2024).

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

At the broader institutional level, scenario-based studies further indicate that the future development of electronic and organizational systems depends on the interaction of multiple structural, technological, and environmental forces (Bayramzadeh & Rajabi Nahooji, 2019). These findings collectively suggest that any model of public participation suitable for Afghanistan should integrate institutional reform, trust-building, local empowerment, communication infrastructure, technological capacity, inclusiveness, and sustained feedback mechanisms. Therefore, the present study aimed to design a model for enhancing public participation in policymaking through a community-based approach in Afghanistan using grounded theory.

**Methods and Materials**

This study employed a qualitative exploratory design based on grounded theory. This methodological approach was selected because the study sought to identify the underlying conditions, contextual factors, intervening variables, strategies, and consequences associated with community-based public participation in policymaking rather than testing a predetermined theoretical framework. The participants consisted of experts and knowledgeable individuals with academic or executive experience in public policymaking, public administration, political science, governance, social development, civil society, citizen participation, or the sociopolitical conditions of Afghanistan. Participants were selected based on their ability to provide rich and analytical information concerning the mechanisms, barriers, capacities, and consequences of public participation. Inclusion criteria comprised relevant scientific, professional, managerial, or policy experience; familiarity with governance and policymaking in Afghanistan; knowledge of citizen or community participation; and willingness to participate voluntarily in the interviews.

Sampling initially followed a purposive strategy and gradually developed into theoretical sampling as the analysis progressed. Participants were selected in accordance with the conceptual requirements emerging from earlier interviews, and sampling continued until theoretical saturation was achieved. Data were collected using in-depth semi-structured interviews. The interview guide addressed the current status of public participation, barriers to meaningful engagement, institutional and social conditions, political and managerial influences, community capacities, technological opportunities, mechanisms for empowering stakeholders, strategies for improving public participation, and the anticipated consequences of a community-based approach. Interviews were conducted after obtaining informed consent, recorded with participants' permission, and transcribed verbatim.

Data collection and analysis proceeded concurrently. The analysis followed the grounded theory procedures of open, axial, and selective coding. During open coding, the interview transcripts were examined line by line and meaning units were converted into initial codes. Similar codes were continuously compared, refined, merged, and organized into broader conceptual categories. During axial coding, relationships among the categories were examined and classified according to the paradigm model, including causal conditions, central phenomenon, contextual conditions, intervening conditions, strategies, and consequences. During selective coding, the core category was identified and systematically integrated with the other major categories to construct the final explanatory model. Constant comparison, repeated examination of transcripts, analytic memoing, reconsideration of codes and categories, and continuous reference to the raw interview data were used to strengthen the internal coherence and credibility of the analysis.

**Findings**

The qualitative analysis generated 52 initial codes. Through constant comparison and conceptual refinement, these codes were organized into 15 subcategories and subsequently integrated within six components of the grounded theory paradigm

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

model. The central category was identified as “enhancing public participation in policymaking through a community-based approach.” The findings demonstrated that public participation in Afghanistan is a multidimensional phenomenon that cannot be reduced to occasional consultation or the formal inclusion of citizens in decision-making procedures.

Three major causal conditions were identified: weak public trust, inadequate transparency and accountability, and centralization of governance. Weak public trust was reflected in distrust toward governmental institutions, perceptions of symbolic participation, and declining social capital. Inadequate transparency and accountability included insufficient public information, limited access to relevant policy information, and weak institutional responsiveness. Centralization of governance was characterized by concentrated decision-making authority, neglect of local communities, and predominantly top-down approaches to policymaking. Together, these factors created conditions in which citizens had limited incentives and opportunities to become meaningfully involved in public decisions.

The central phenomenon was defined as the transition toward meaningful, continuous, community-based participation in policymaking. This category included genuine citizen involvement, community orientation, sustained stakeholder participation, and cooperation between governmental institutions and society. The data indicated that meaningful participation requires more than receiving citizen opinions. Stakeholders should be able to contribute to different stages of the policy cycle, including problem identification, policy formulation, implementation, and evaluation.

Three groups of contextual conditions were identified. Institutional and legal capacities included participation-related regulations, local councils, civil society institutions, and governance structures capable of accommodating stakeholder engagement. Social and cultural capacities included a culture of participation, public awareness, social responsibility, and social capital. Technological capacities consisted of e-government, electronic participation, and communication technologies. These contextual conditions were found to provide the basic environment within which community-based participation could either develop or remain limited.

The analysis also identified three groups of intervening conditions. Political and managerial factors included political instability, frequent managerial changes, group interests, and conflicts of interest. Economic and security constraints included shortages of financial resources, socioeconomic difficulties, insecurity, and implementation barriers. Demographic and social characteristics included ethnic and cultural diversity, the digital divide, and limited participation by women and young people. These factors could either weaken or constrain the implementation of participatory strategies even when basic institutional and social capacities were present.

Three main strategies emerged from the interviews. The first was stakeholder empowerment through citizen education, managerial training, and strengthening the capacities of local leaders. The second was the development of participatory mechanisms through public dialogue, local councils, collaborative networks, and formal feedback systems. The third was governance reform through decentralization, delegation of authority, greater transparency and accountability, and strengthening civil society. The findings suggested that these strategies should be implemented in an integrated manner rather than independently.

The consequences of the proposed model were classified into managerial and social outcomes. Managerial consequences included higher-quality decision-making, greater policy effectiveness, better alignment between policies and community needs, and improved governmental performance. Social consequences included increased public trust, greater legitimacy, stronger social capital, improved social cohesion, and enhanced conditions for sustainable development. The analysis further suggested

مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

a reinforcing relationship between participation and trust: meaningful participation can strengthen trust and social capital, while stronger trust can increase citizens' willingness to participate in future policymaking processes.

**Discussion and Conclusion**

The findings indicate that public participation in Afghan policymaking should be conceptualized as a governance system rather than a discrete administrative activity. The model developed in this study suggests that ineffective participation originates partly from structural conditions such as concentrated decision-making, weak accountability, limited transparency, and insufficient trust. These causal conditions reduce citizens' perceptions that their involvement can meaningfully influence public decisions. Consequently, simply creating consultation meetings, online portals, or formal participatory bodies is unlikely to produce genuine engagement unless the broader institutional environment is also reformed.

The identification of community-based public participation as the central phenomenon emphasizes a shift from symbolic inclusion toward sustained co-production of public policy. In this model, citizens, local communities, civil society organizations, local leaders, and public institutions are not positioned as separate actors but as interconnected participants in a continuous governance process. Community-based policymaking therefore requires mechanisms that recognize local knowledge, improve communication between different levels of governance, and allow community preferences to influence policy formulation and implementation.

The findings also demonstrate that institutional, social, and technological capacities are complementary. Legal provisions and local councils may provide formal channels for participation, but they cannot function effectively in the absence of public awareness, social responsibility, civic capacity, and trust. Similarly, digital technologies can widen access to participation, but they may also reproduce exclusion when digital literacy, connectivity, security, or access is uneven. For Afghanistan, this means that electronic participation should complement rather than replace face-to-face and locally embedded mechanisms.

The intervening conditions identified in this study further reveal that participatory governance is highly dependent on the broader political and social environment. Political instability, managerial turnover, insecurity, limited financial resources, conflicts of interest, ethnic and cultural diversity, and unequal participation among women and younger citizens can substantially affect the implementation of participatory reforms. Therefore, any national model should remain adaptable to local conditions rather than relying on uniform mechanisms across all provinces and communities.

The three strategic dimensions identified in the study—stakeholder empowerment, development of participatory mechanisms, and governance reform—form the operational core of the proposed model. Empowerment develops the ability of citizens, local leaders, and managers to participate effectively. Participatory mechanisms create institutional channels through which this capacity can be exercised. Governance reform ensures that participation has actual consequences by increasing transparency, decentralizing authority, and strengthening accountability. The effectiveness of the model depends on the simultaneous operation of all three dimensions.

Ultimately, the proposed grounded theory model demonstrates that enhancing public participation can generate both administrative and societal benefits. Better incorporation of local knowledge can improve the relevance and implementation of public policies, while visible and meaningful citizen influence can strengthen legitimacy, trust, social capital, and social cohesion. These effects are mutually reinforcing and can gradually transform the relationship between government and society from one based primarily on hierarchical decision-making toward one characterized by cooperation, responsiveness, and shared responsibility. The study therefore concludes that the institutionalization of community-based public participation in

**Copyright:** © 2027 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Afghanistan requires an integrated approach combining trust-building, transparency, empowerment, inclusive participatory structures, decentralization, technological support, and sustained governmental responsiveness.

**References**


Almhemis, W. Y. M., & Safari, M. (2025). Designing a Model to Explain the Role of Customer Knowledge Management Strategy in Achieving Competitive Advantage in Iraq's Electronic Banking Sector. *Business, Marketing, and Finance Open*, 1-12. https://bmfopen.com/index.php/bmfopen/article/view/346

Asgari, F., & Najafli, H. (2025). The effect of electronic word of mouth (eWOM) on mobile banking adoption: Case study of Melal Credit Institution in Zanjan Province. Twentieth International Conference on Modern Research in Management, Economics, Accounting and Banking, https://civilica.com/doc/2332696

Babaee, H., Aligholi, M., Gholamzadeh, D., & Radfar, M. (2024). Proposing a Cybersecurity Model for Electronic Banking Using a Grounded Theory Approach [Article 7]. *Management Strategies and Engineering Sciences*, *7*(2).

Bayramzadeh, S., & Rajabi Nahooji, M. (2019). Exploring Future Scenarios of Electronic Banking in Iran. *Journal of Public Policy*, *5*(2), 9-24. https://doi.org/10.22059/ppolicy.2019.72270

Habimana, L., & Rusibana, C. (2024). Contribution of Electronic Banking on the Financial Performance of Banking Institutions in Rwanda; A Case Study of Bank of Kigali PLC. *Journal of Finance and Accounting*, *8*(5), 20-39. https://doi.org/10.53819/81018102t5317

Jose, J. (2024). The Influence of Gamification on Customer Experience in Digital Banking Practices. *SSRN Electronic Journal*. https://doi.org/10.2139/ssrn.4715254

Joseph, M., & Sajikumar, K. B. (2024). Electronic Banking Attributes, Customer Trust and Loyalty on Customer Retention-a Case Study Among the Customers of Commercial Banks. *Ijmec*, *1*(2), 54-66. https://doi.org/10.62737/hkr1gg87

Manta, A. G., Bădîrcea, R. M., Doran, N. M., Badareu, G., Gherțescu, C., & Popescu, J. (2024). Industry 4.0 Transformation: Analysing the Impact of Artificial Intelligence on the Banking Sector through Bibliometric Trends. *Electronics*, *13*(9), 1693. https://doi.org/10.3390/electronics13091693

Mazloom, M. (2025). Evaluating the impact of electronic banking solutions on facilitating financial and credit processes of shipping companies. https://civilica.com/doc/2404802

Mohseni, A. (2024). *Identifying and Prioritizing Factors Affecting the Development of Electronic Banking in Afghanistan: A Case Study of Azizi Bank* [Master's thesis in Management, Financial Management, University of Guilan, Faculty of Humanities and Management].

Pouralikhan, S., & Radmard, S. (2025). Electronic money laundering: A challenge facing electronic banking and strategies for controlling and reducing it. First National Conference on Banking Law, Tehran. https://civilica.com/doc/2432255

Sarfarazi, M., MemarzadehTehran, G., Alvani, S. M., & Afshar Kazemiv, M. (2019). The design of the optimal model of electronic resources management in the refah bank. *Journal of Business Management*, *11*(44), 215-232. https://www.magiran.com/paper/2069451

Sharma, R. (2025). The influence of social media corporate social responsibility communication on consumer-brand identification and electronic word of mouth in the banking sector: The moderating role of user-generated content. *Management and Labour Studies*. https://doi.org/10.1177/0258042X241307377

Vojdani, B. (2024). Investigating the Impact of Privacy and Security of Electronic Banking Services on Customer Loyalty with Emphasis on Reliability. 1st International Conference on Management, Industrial Engineering, Accounting, and Economics in Humanities, https://civilica.com/doc/2025680

Yousefi Chermehini, S., Pasand, M. R., & Yousefi Chermehini, M. (2023). Investigating the Impact of Electronic Banking Service Quality on Customer Satisfaction and Electronic Loyalty at Bank Mellat Branches in Ahvaz. Ninth International and National Conference on Management, Accounting, and Law, Tehran. https://elmnet.ir/doc/11229296-81261

Zarei, A., Modarresi, M., & Ebrahimi, M. (2024). Factors affecting the use of blockchain technology in electronic banking service management: A case study of Bank Mellat. *Industrial Technology Development Quarterly*, *22*(57), 35-50.


مجوز و حق نشر: © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.